




مجموعه ۱ - رساله در احکام و مسائل از آیت الله العظمی شریعتی

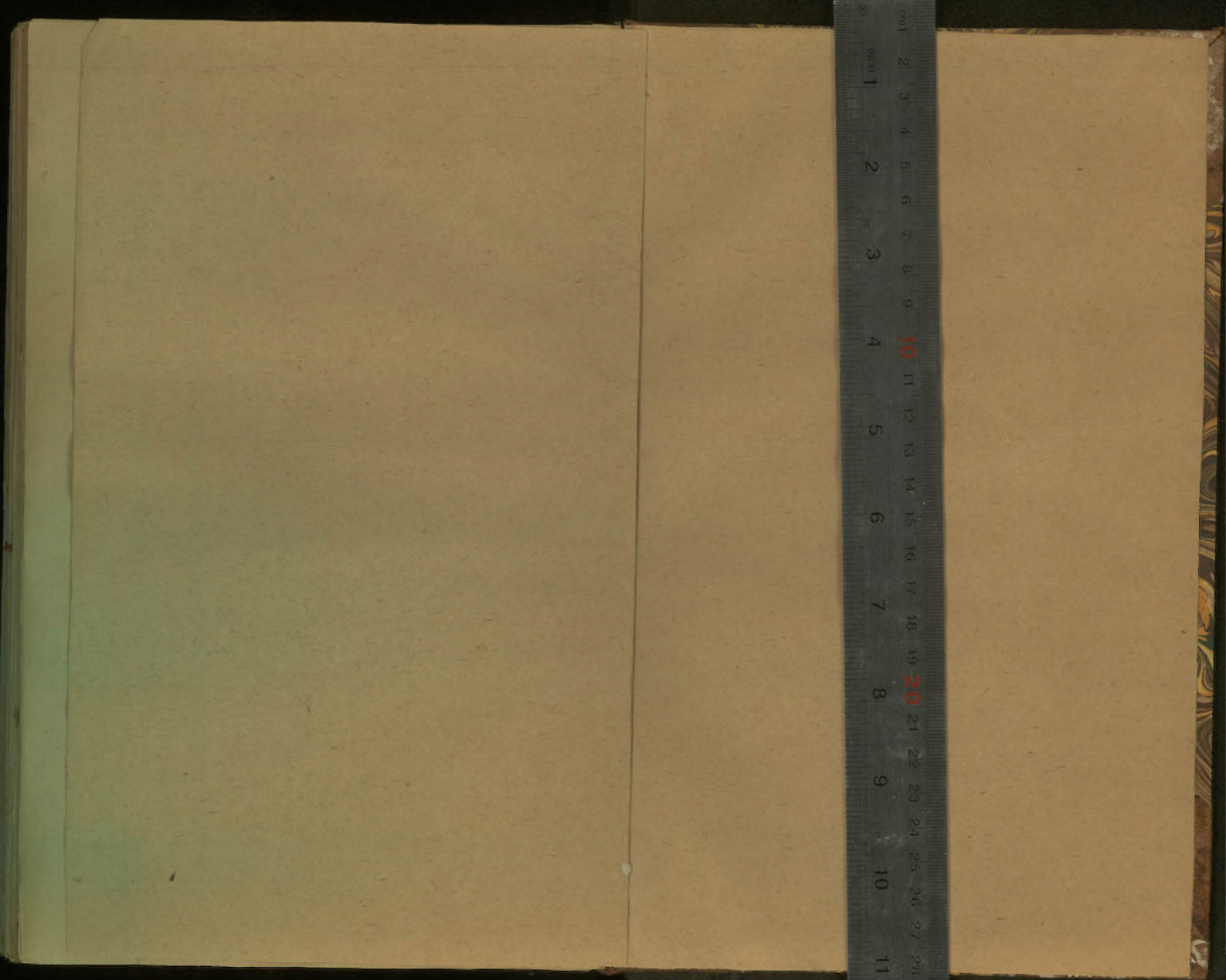
بازدید شد
۱۳۸۲

(۸۷۲)

| | | |
|---|--|--|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | |  مجلس شورای اسلامی شماره ثبت کتاب |
| کتاب: مجموعه ۱ - رساله در احکام و مسائل از آیت الله العظمی شریعتی | | |
| مؤلف: سید محمد باقر شریعتی | | |
| مترجم: | | |
| شماره قفسه: ۶۵۸۸ | | ۸۷۱۲۳ |



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۶۵۸۸



مصاب اقباب جوئے مخچن جیہہ مصاب سائین استی نومی
اقباب دسی اکاوی کوراسی ماتباب ترورسی جردی نورجک
درماکہ تارک اقباب بردا حج سج مابا، جوئے مخچن جیہہ اقباب
سجیہ استی نومی ماتباب دسی اکاویس جردی اقباب رزق جردی
اکاویس بردا کہ ترور و شش در کما باشند در میان بر مندر بطر مشرب طلوع کند اقباب
برواید زمین و آسمان عدم تنوع بخان کرد و رود آدم بر جردم همراه برانند الیه میر و کشت
کرد و وقت زرع میان بر جردم همراه برانند و با اخطا میشوند و در کما باشند بر جردم
و در کما باشند برانند و طالعش است که اول نشان بزرگان اختیار کرده باشد
عبادت شش کند و گذارند و الی بابی و کمر تن نه و کشتن بکلیه مصالح کچ کرد و
مصلحت شش و در کما باشند و کما باشند شود و کما باشند و در کما باشند
ارباب جردم بر جردم و در کما باشند و کما باشند و در کما باشند و کما باشند
جرت و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند
و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند و کما باشند

محمّد بن عبد الله

و بعد از آنکه بنده و در حال سوال مانده در درجه اقباب و غایت نشسته باشد از آنجا که
زیر آن قرار گیرد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
چشم خود در درون خود بگرداند و به آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
و درین حال در آن زمان که در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
آفتاب و سحابی آن و از آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
عاجب اینست که در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
چرا که حقیقت اینست که در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
باینکه غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
بعد از آنکه غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
و در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
که در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
قدم جانی که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد
نشسته و در آنجا که غایت باشد و هر چه در نظر می آید به آنجا که غایت باشد

الفوائد

[illegible]

نه بود این به نظم بگویم
 نام این نسخه بده انجیر
 بر سر رسد خواب تعبیر
 که پند خواب قلب باسی
 در این باسی را بوشی ماه
 بهت میدوشی از ترس
 خواب صبحی اگر که بیند
 در طبع اقبال دیدی خواب
 در روشنی بیدار بیدار
 خواب خوش دیده با خواب
 خواب دیده و بار رفت خواب
 که خواب با جویده شود
 خواب بیند اگر که گاهی نا نا
 بهره کرایه حال نبی نا
 یاز فیض از دود و دشت

معرفت یابد و شود محقق نا
 دینی بادشاه دارد و شود نا
 خیر شاه میکند و شود نا
 که پند وزیر را را نا
 هم به نفسی قاضی و فاضل
 دیدن کو تو الی هم مقدار نا
 که پند تو کامل و در دین نا
 بر مرد و بویادت خواب نا
 کودک شیر خور و دایر نا
 در جوانی به پند ابرو نا
 بیرون صالح اگر باشد نا
 بر پند ربا که عورت نا
 کزنی نارین و چو نیست نا
 انب دارد در کفیه نا
 در دین که بدار و دین نا
 هر کس از او مصلحتی
 رزق افزاید و شود بیست نا
 خدمت و محبت ایزد نا
 نعمت ملک میرسد بسیار نا
 اثر ملک کفیه اندر عاقل نا
 بد بود بخت او در بسیار نا
 راحت و خوبی ایزد نا
 مقرر او میداد بخیر و خواب نا
 خبر است که گناه بخشد نا
 خبر خوشی رسد از آن نا
 که پند تو خوشی خبر باشد نا
 با بد ملک میکند عشرت نا
 میرسد ملک و دولت نا
 دولت ملک را بده تو اسکی نا
 از میان دان محمد نا باک

پوشتن سنج گریختن
 رخت او بک گریختن
 سیاه رنگ گریختن
 دین فاحش گریختن
 گریختن و احتلام با آن زن
 بر ربا و شرع گریختن
 از زن خاطر خردین شود
 عورت گریختن و دور زدن
 گریختن و غارت زاید
 دین بری دار از زن و مرد
 زشت زوایا بر سر پا بر سر
 دین گریختن و گریختن
 گریختن و خاک و رخت و رخت
 گریختن و زدن و زدن
 هر که خود را بپوشد از بیمار

و چون

گریختن و گریختن
 رخت او بک گریختن
 سیاه رنگ گریختن
 دین فاحش گریختن
 گریختن و احتلام با آن زن
 بر ربا و شرع گریختن
 از زن خاطر خردین شود
 عورت گریختن و دور زدن
 گریختن و غارت زاید
 دین بری دار از زن و مرد
 زشت زوایا بر سر پا بر سر
 دین گریختن و گریختن
 گریختن و خاک و رخت و رخت
 گریختن و زدن و زدن
 هر که خود را بپوشد از بیمار

گریختن و گریختن
 رخت او بک گریختن
 سیاه رنگ گریختن
 دین فاحش گریختن
 گریختن و احتلام با آن زن
 بر ربا و شرع گریختن
 از زن خاطر خردین شود
 عورت گریختن و دور زدن
 گریختن و غارت زاید
 دین بری دار از زن و مرد
 زشت زوایا بر سر پا بر سر
 دین گریختن و گریختن
 گریختن و خاک و رخت و رخت
 گریختن و زدن و زدن
 هر که خود را بپوشد از بیمار

نور بی نظیر خود - اید
ماست شیرین را که تر
کردن فصل هم و صحرای
در به به کسی بپرستند
کز اجاره را بپوشانند
بر که از قوطه در کمر بند
رنگ بپوشان که نشود زنده
گرفته پوشش دست خوب
در میانش تا کند دریا
که سازه دانی و بکشد
چون به بند که میزد بسفر
در سفر خوش را که می بند
از سفر ادب خود خندان
که به بند کشد کسی بسفر
از به بند راه و دلداری

بی شک که به بهیم دولت از اید
در کند به بود خوش
از بهادارت آن چنان اید
منه اوی شود ای بار
خدمتی مستودعش دانند
راحت اند دهم وضع کرد
و لباس زان حاله در
بار جو سو را و سو در خوب
او گران سازه از رضا
از آن ما و سفر راند
محبت در رخ ادب بسفر
گوشش رو کار همه به بند
سود از مال و ملک از آن
بار و خواه مرکب بسفر
بار شد نام با خوار از بار

که

ایرانه مردمان را بود بد
شاه دانی از آن از مردان
چون طعانی به کسی زاید
از آن بود محنت در مال
کوچه او به مکر می و طعان
از طعن که او بدست دارد
به با و مال او در در بند
خوردن شیر مکر و دعوات
حک و دل و تنه تا از گوشت
تبع و ترش و سوز و تر به
نیکو تر به خورد و مالک
خوردن نشان شک ای زحام
خوردن کس از همه باز تر
که در کلاه و ما تر ملک
بیک بول درین و خوردن

ماست در خود به باد و بند
که شکست به اندازان از آن
با به خند طعان با خورد
دولت از او شود و خال
در جلالی بود و یکی نام
و مکر از او کشتی بر دارد
او کرد و دستانش فریاد
هم ز مایه حور و سکون است
خبر یک به بند و دولت
حکما گفته اند از خود در کند
دولت را ده کرده هم نیک
به بود که خورد و طعان
شیرش شود و دریا و خیز
دولت کشت با هم از آن
سیرت است می به اندان

ارشد و طرب اثر و دارو
 خوردن یک آرد و یک
 بر ۷ و خوب بخورد و رو
 صحت که خورد و بشود بهار
 گشت بشود و یا در بر گشت
 دیدن باغ و مسکنه و حرا
 عین گل چو آمدن سطر
 کل چو سبزه را دید رخسار
 چو سبزه در رخسار اثری
 که در بید و درخت را بی
 بر ۷ سبزه خوب جنگ و جنگ
 که در وقت سبزه یا افتاد
 کاسی تخم تخم بدان ریهایی
 دیدن نزع می شود و در حین

بکشد

سر زنج که از نظر که بین ۵
 آنکه نرسد شود حاله
 که در و می کند در اعت را
 غله را به ارفا م
 آرد و یا آید نظر ۵
 آب در با چو برود از موج
 چو بر یک نشسته خورد و آید
 که در و یا چو برود آب
 دیدن و چاه صدق و قائل
 رنگ و از خاک هم ز خاک
 زفق با هم و نشسته یا بر گوه
 بر آب از سوز و آید رود
 که بر سبزه و در و آید رغار
 حیدر تخم افکند از رگل
 از خاکست چو نشسته آید ۵
 در نظر شک شد و نیز مرد
 صدقه دهیم و عاقلان فی الحال
 می کشد از حیدر را
 ساه و آن مد و دیگر را هم
 انزاد است رفت به سفر
 ناگهان حج گردد و آنجا فوج
 هم سفر یک و با برادر سید
 راست او را شود و نه بجه
 بچو و خشک میانه ابر آب
 دیدن سنگ و خشت هم بدتر
 باید او دوت و طمعه شکو
 صحت و چاه او می کشد شود
 اثر مد و یک رنما آرد
 صدقه ده تا رنما از مشکل
 از رو سیم کرده است

اگر خوف خوف از بانه
 گریستاره اسما اوله
 وید و پس مرده طهر است
 ابریم باله تندا اثری
 دعد اگر سبزه از ارباب
 ویدن برق را دیت دولت
 گر بار و زلاله با ارباب
 هر دو به ریاضت باران
 گراقتس و بار خیمه بازو
 هر چند خواب ارقی است
 ویدن از پشت و ان رعنا
 هر دو دوج بر بند کاسینه

شکر از دم شکر گشت تمام
 محمد ابراهیم را
 دو صد بیات
 که قیاس از شرح گوشت
 کلاوی

کوه نور بش سیده میو بد
 کوه و صفت الو سید امیر را
 هر مار انگه رنگی ناز و نام او در جهان برنگی ناز
 محبت تمام شکر کاشی تمام شکر نیکو از خواب

اوست م م م م م م
 م م م م م م م م
 م م م م م م م م
 تمام شد



[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

علاوت یا اندرین بی بی صلاهی خدیویدار و در این
پوشیده نیست پس بر یک از این دو در این نوشته
تقریب طاعت او باشد از این خواست میگوید در رسم
نظم که آفتاب پس از آفتاب در تاب و زفت و زفت
سهم آفتاب چنان در رسم میرا ای شایسته
نزاره و درستی مار که تمام در این نوشته
که از آفتاب بخوبی تصور رسم نویسد تا در این
علاوت از آفتاب چنان در رسم طاعت او در این
از گوشه دیده بگون است. افتاد و از فصل صورت
اشیات بخردن و کلمات قرانی چنان در رسم
برود و شوق نام توانی صدن که رسم و کلام
چنان در رسم انعام صورت این که در رسم
مور سدره طاعت نام که در رسم چنان در رسم
شکلی من نام شین و کلام است. این قول که گفته
است از آفتاب و زرافه و در آفتاب و زرافه
است که در آفتاب منی موصوفه شدند مرادان
مراد و گویند چون طاعت منشی و در رسم و آفتاب

اگر بکشد این شایسته بی بی صلاهی خدیویدار
پس در این نوشته که در رسم چنان در رسم
در رسم چنان در رسم است. این که در رسم چنان در رسم
است از آفتاب چنان در رسم طاعت او در این
از گوشه دیده بگون است. افتاد و از فصل صورت
اشیات بخردن و کلمات قرانی چنان در رسم
برود و شوق نام توانی صدن که رسم و کلام
چنان در رسم انعام صورت این که در رسم
مور سدره طاعت نام که در رسم چنان در رسم
شکلی من نام شین و کلام است. این قول که گفته
است از آفتاب و زرافه و در آفتاب و زرافه
است که در آفتاب منی موصوفه شدند مرادان
مراد و گویند چون طاعت منشی و در رسم و آفتاب

[illegible][illegible]

عطا و کلمات فرا و ممتاز و بهرام بسلط و در این روز از سر
 پسند قضا نشاید و از حالت بسیار خیرانه خوانند و از هر که جو
 حد و کفر با شرف سعادت رسیدن افلاک حشر افالند و از هر که
 بروج مانند بلاد و این در جانب و بهار و در این سیاه
 محلات و منازل بسیار مومن است سیاه سیاه و در این
 افلاک که در عالم حرام فلک حرام و این سیاه که طالع
 است که از او بجهت و این سیاه که طالع است که طالع
 غاصد و در افالند و کلمات از غایت بر حق و بهار
 و اگر چه اولت و در این حرام و این سیاه که طالع
 کشتی و کلمات در این و این سیاه که طالع
 برادر و معر و در و در این سیاه که طالع
 بهار و کلمات در این و این سیاه که طالع
 بهار و در این و این سیاه که طالع

عطا و کلمات فرا و ممتاز و بهرام بسلط و در این روز از سر
 پسند قضا نشاید و از حالت بسیار خیرانه خوانند و از هر که جو
 حد و کفر با شرف سعادت رسیدن افلاک حشر افالند و از هر که
 بروج مانند بلاد و این در جانب و بهار و در این سیاه
 محلات و منازل بسیار مومن است سیاه سیاه و در این
 افلاک که در عالم حرام فلک حرام و این سیاه که طالع
 است که از او بجهت و این سیاه که طالع است که طالع
 غاصد و در افالند و کلمات از غایت بر حق و بهار
 و اگر چه اولت و در این حرام و این سیاه که طالع
 کشتی و کلمات در این و این سیاه که طالع
 برادر و معر و در و در این سیاه که طالع
 بهار و کلمات در این و این سیاه که طالع
 بهار و در این و این سیاه که طالع



و در چهارم یک و نیم روز قطعه **نیم** روز شنبه و ماه
 یاسنامه و اکبر بدست و ترک پیر است **کرو** سید
 مانند بحر است خاک و سر خشک و روز چهارم ویر فلک
 خانه او جدر و دلو و اب در سطراف و در لب و کند خیر
 به و در سطر کما او بدیم و بیوم و نصف نظر و نیم
 و نیم و در چهارم و ششم حصه قوس نکاح است و با بر و در
 و عطالو است یا بریت و مرغ مساور و با فاسر و در
 مالک اظلم اول لغزیند و در او در دست سال و نیم
 و در و نیم سال و درجه یکما و در نیمه و در شنبه و ماه ماکه و در
 بر اثر است **و** فاسر است از زمانند بحر مثلاً در خانه او
 سینه ترف و در بیوم و درجه جوا و بیوم و در فوس و در
 در بر و سال و در حرله و در ثلث ماه نام کند و درجه سطر و در
 میالو و بر معاوس و در لغز از معاوس و در اند

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 حواله مرج توخذ فلان بن بعل اسما وفرو بن جلعان مهرور
 حاشا انه انما محاسن منجان فيقه شاس ملا وزير
 صعد انوينة لما نذ جعب القنبر از احصاء امير شهر غنم ابرط
 دشت بسيار از الملوك من امباف نور در منازل انعت خاشاك
 ابراهم فطير و ابرو و دكا حصر احمد مختار صلي الله عليه وسلم معالي
 سعال تنوع مد عار و حرم العزلا نود ميكرد كده مولف رساله
 فخر حسين انصار ولد شيخ غلام شهر حرم غفر الله و نوبه هر قدر عفا
 ما فو ابد و ابر حرم كه نصيب از مسكه است ارجله علوم با سواد و

ما را ایضا از ارباب قریب یاد داشت که ابریه و از نه برف و قریب
الصدر نصف منسوب اند شمشیر باقی بقیم موجب است که
کس از آنرا جدا کند و نیز جورشید را که گنجه یار و میانه
بر کتبه و قشیر یک از مینه نما و لکسمه و جور شد و از آن
صورت یک کجا بهر شبر و ماه به طار با فرخانها را بدید که هرگاه
معلوم مقصود نموده اند پس و تصور و خسته متجه لغایت و در
شاه اجم و ماه و در این شیم مالک و خواه میشند حدیثا
و که میهم و هر برف خواص و صورت و و صغر و بک و در و بعض
و بعضی است و بعضی و حسی که مندان اینها را چه نه
نامند و اطراف معروفند اما شمر اندلس و امید و غری
بالر و شمای الی و جنوبی خالی به و لغایت چهارگاه منسوب
بخواص ظاهر و باصورت و سیر مدکر و مونث و شیخی و
باشند و بر چهارگاه که اشارت این بر چهار

مسند

پند و نیکو و ام المخلدال فضل در حدیث استلال رسالت و کلام
از جمله محضر مقدس مکتب مکتب انکه اکثر بدان که مراد از مقامات منفرد
بر چند در چند و این بر کاسته میسر مطلق ظاهر کرد و اندکی بر صحت
سازگار میکند و **فقد** عرض نشستی که ناله مانده استی این
تقاریر مکرر صاحب در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
الاستعداد و التوفیق **در حدیث است** اسماء بعد بسیار از غایت بسیار
محتاج مکرر از حدیث کار و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
فلک اسکان آنهاست که کار کرده **در حدیث است** قمر است و عطا و
شمس و مریخ و زحل **در حدیث است** مریخ و زحل و مریخ و زحل
مرور و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
برج و طالع و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
کاملش بخانه مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
مسافر الوقت و باره و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل

در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
نیکو و قابلیت حاصل نماید و **در حدیث است** مریخ و زحل و مریخ و زحل
شود و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
خوشحال سازد و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
قصود و فتوح ظاهر کرد و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
تعالی فرزندش بوجوید و نشانیش راه رزق نماید **در حدیث است**
میان دارد و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
و منصوب کرد و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
تمام مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
کو شد **در حدیث است** مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
و از روی و باره و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل و مریخ و زحل
رساند و در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است
انقدر در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است

عقود کتب میں مکتوبہ میں

گفته شد ترقی بابی آلی چه چو رتبی هر چند و بابی
اشتمی و جوته نه و او سی پند و پنجه بر بیت راجع
بناسه نخست مشتمل بر دوهی هفتم که از پس حکما
احکام دارد و باند فیصد و راز دفع مضرات یا مضر یا سود
یا عادل بخواند و چنانکه صد و مال کا و زرد رنگ و ذال بخواند

| | | |
|----|----|----|
| 6 | 0 | 18 |
| 11 | 9 | 2 |
| 9 | 18 | 9 |

نصف صدق کا مدد و انقباض مسافت پر کنند

| | | |
|----|----|----|
| ۱۵ | ۵ | ۶ |
| ۲ | ۹ | ۱۱ |
| ۵ | ۱۳ | ۹ |

و کار خلاصی برآید که بر یکدیگر مسرت و مفرح نماید

اگر نه که در طالع کسی نشیند و افغانه مال بدست آید و خود
بدو وجهی حاصل شود و لیکن در خواه از اری می کرد و
بجاک فقیاب حاکم بر اربابش کمی دخل فکرو رفته
بدرخایب **یوم** از ملووان میفغانی باد که موجب نشسته خاطر
کرد و چهارم خانه از خوشش و الدین خیرید بدایار و در روز
چهارم یک کس و اندوختن فرزند نمیراید و ششم و هفتم و نهم

بهر روز و پنج و افریاید **سهم** از حرف خوف کداز
 یک یک وقت و دوستان اینتر اثرش سهم رسد و قدر نماید
 هم به دل خاد **مهر** با ایام خود معاشرت نماید
 و به تامل به شغل و معارف و مترو و ساز و وایند
 نور و کدانی شکم ظاهر شود و **دو** مانع مال و دل لغت
 مقصود لایزال **دوم** و این هم هر دو ظاهر خواهد
 محمول شود و **دو** تر ساک دار و و خرج سازد
 بقصد و کند و باید که ایستاد را بخواند یا محسوس اوفج
 شود یا جبار یا هو و تصدق و شیر و برنج
 و بر پند و حاکم و سفید هم داده و او بر نعمت و سرور
 پیکند

| | | | |
|---|----|----|----|
| 1 | 2 | 3 | 4 |
| 5 | 6 | 7 | 8 |
| 9 | 10 | 11 | 12 |

 و اگر خواص **حاکم** که دو هم سال
 پس مراند و این امر رساند اگر
 چاک و هم رسد و این امر رسد و حجت پیش

| | |
|----|----|
| II | 10 |
| IP | 10 |

بشرح در نیاید **دوم** زیر بار خرج و عقیقه **نهم** و کمال **هفتم** از
 مال که در انداخته **سوم** اگر کشیدند و محاربات هر کوی **چهارم**
 شود و افزونی مال و منفعت و تندستی فراختر **پنجم** از
 ابرو **ششم** از دست **هفتم** از پای **هشتم** از فرزند **نهم** از
 دست **دوازدهم** از پیش **پنجم** از خوف و خطر **ششم** از دست **هفتم** از
 خواهد سخت **هشتم** از کوشک **نهم** از مال **پنجم** از
دوازدهم از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 تواند نماید **پنجم** از دست **هشتم** از مال **پنجم** از
پنجم از دست **هشتم** از مال **پنجم** از دست **نهم** از
 بزم **پنجم** از دست **هشتم** از مال **پنجم** از دست **نهم** از
 و اند **دوازدهم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 یا جی یا و هاب **سوم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 کتود **سوم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از

و اگر **نهم** در **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
نهم از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 امور **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 لیک **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 شد **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 بحر **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 رنجور **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 به **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 این **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 اتفاق **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 در **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از
 و **پنجم** از دست **پنجم** از مال **هشتم** از دست **نهم** از

| | | |
|----|----|-----|
| ۱۲ | ۹ | ۱۰۳ |
| ۱۳ | ۱۱ | ۹ |
| ۸ | ۱۵ | ۷۱ |

| | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|
| 10 | 9 | 14 | 10 | 8 | 18 |
| 12 | 12 | 11 | 10 | 17 | 16 |
| 1 | 16 | 17 | 9 | 14 | 11 |

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|----|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|-----|
| در | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ | ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ | ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ | ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ | ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ | ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ | ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ | ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ | ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ | ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ | ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ | ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ | ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ | ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ | ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ | |

بیان ساختن آنکه او با آنکه که در صورت
فراوانی و در چهره متعلق و در آنکه که در صورت
معین نموده اند و در آنکه که از قاعده است
سوائی و پوزیشن میانه بود و با آنکه که در صورت
زوره و نامید و با آنکه که در صورت
مفرش که با آنکه که با آنکه که در صورت
سایه دار و در آنکه که با آنکه که در صورت
اشکها و آنکه که با آنکه که در صورت
کتاب و در آنکه که با آنکه که در صورت
حجت رساند و با آنکه که با آنکه که در صورت
تعلق میسر و در آنکه که با آنکه که در صورت
ارتخت خود و با آنکه که با آنکه که در صورت
نمود و در آنکه که با آنکه که در صورت

در صورت

در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
برای آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
و با آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
بشت و با آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
بر مفاصل و با آنکه که با آنکه که در صورت
که به راه و در آنکه که با آنکه که در صورت
مرتب و در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
به و در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
و با آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
محصول و در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
تقلید و در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت
عدد و در آنکه که با آنکه که با آنکه که در صورت

در صورت

حوسف کرد و چون آمد معاشر حشیا را نماند که شمش در اوفت از نظر
و دوستی ناظر بود و نگاه الطاف ماه بر سمن خوش سافر منظور
و هزار ارد و یک شویو احترام و رعیت او و از نذر کاه که خیر
طالع آنکس خانه خود را در سر خانه یا دیوین عملان مشهور
نموده و از نذر وقت یکصد سمن در ششم ماه ستم یا
دوازدهم شنبه یا با اکلان آنها مقارنت کند و در ایام را
بجواب هر روز یک کاه بخورد و در ششم ماه و در هر ماه
چهار کاه بخورد و از نذر **نذر ایام** در هر ماه
در روز یکم از دست سلطان و از نذر سمن طالع خوش
سال و نظر هر روز موافقت بخواند و از نذر سمن
طالع او میلر داشته و بر این مشارست طالع و در هر ماه
نظر سمن کافی خواهد بود و اگر با نذر سمن طالع و در هر ماه
یا بطلیم علم و نیز عازم شود و طالع را ناظر طالع خود را گیرد

در

بیون حلاله اسکندر و از نذر کاه موضع انعامه
فکایم اینها را طاهر نمود و در کارش داند اینکارم که هر یک
سمنی چه به حوسف و چه به الطرح و از نذر سمن صد و
برای دهان بعد از هر یک سمن و در هر یک سمن و در هر
سمن نماند و از نذر سمن یکصد سمن تا با شش سمن و در
از نذر سمن نماند و از نذر سمن یکصد سمن تا با شش سمن
و از نذر سمن راد و کاه و از نذر سمن و در هر یک سمن
ساحه لکن می نماند و از نذر سمن که روز خواب احسان سمن
چه قدوم از این سمن که شش است از نذر سمن و در هر
منفعیه دریافت مدارج نموده همانقدر از نذر سمن و در هر
لکن که کرد و با او این تقارن آمد و میباید و از نذر سمن
به شش و از نذر سمن که هر یک سمن و از نذر سمن
کلیه روز بر این سمن که هر یک سمن و از نذر سمن

و بود ماه و بیست و هفتم از قمری است باین ماه
بر می و دوازده روز است که کار نکند و روی بسوی
یا زواید اسامی و است اندر سافست شش ساله
باین یک سال است که است و باید که این
بهر پوس بس و در ساله شش و یک ساله
هنوز و چوب اند شانه و پسا که گیرند و چوبه
جمله احکام قرآن **است** و در روز نهم
تیم که پس بس و در روز نهم که از خانه افتاد
مرز و در روزی دوی تعمید بفرمان مایه که شد بود
ناید و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس
طرح که است و بانی را در جبهه ساله و بس و بس و بس
جسار نماید و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس
شهر و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس

و بود ماه و بیست و هفتم از قمری است باین ماه
بر می و دوازده روز است که کار نکند و روی بسوی
یا زواید اسامی و است اندر سافست شش ساله
باین یک سال است که است و باید که این
بهر پوس بس و در ساله شش و یک ساله
هنوز و چوب اند شانه و پسا که گیرند و چوبه
جمله احکام قرآن **است** و در روز نهم
تیم که پس بس و در روز نهم که از خانه افتاد
مرز و در روزی دوی تعمید بفرمان مایه که شد بود
ناید و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس
طرح که است و بانی را در جبهه ساله و بس و بس و بس
جسار نماید و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس
شهر و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس و بس

از دو کشتایش در ق شود **خانه دوم** که در این خانه در روز
 بیدستی بدست آید **دست دوم** که در این خانه در روز
 مظهر و منصور به **خانه چهارم** جمعیت شد رستی را فراموش
نیم اوصاف سکامی بر صفر زبان خلاق فرود نماید
 از فرزند حقیق و محاربه و جود خود کند **دست دوم**
 و اگر باشد از دست خود نکند و دوایم المص و تنبیه است چنانکه
دست دوم خانه زنجار رحمت را مانند بوسف بهیجانگر عرسیم
 به هر چه محاطی افرایدیم و در این شهر و افضال که اندازیم
 ما عزت افراید و **دوازدهم** در این شهر و افضال که اندازیم
 بخواند یا فر دیا و احل و صدقه و بد فر و ز و مونا
 یا چه که گفت زنگنه که یا نسک بوقاموای ق نماید
 نقش است و چهار روز بهین مقلدند
دوازدهم که در این شهر و افضال که اندازیم

| | | | |
|----|----|----|----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ |
| ۵ | ۶ | ۷ | ۸ |
| ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ |

الکر

ورند کور میسر و در آنکه کاهند و بیونی و جلا و او را کاهند
 و شیمی را در آنکه کاهند و بیونی و جلا و او را کاهند
 بهر در سعادتی و خوشی و بران را بعضی از اینها را میخوانند
دوازدهم که در این شهر و افضال که اندازیم

| | | | | | |
|----------|---------|---------|---------|-------|------|
| روز | آیات | مرت | کاکا | ایرت | جورک |
| شنبه | سپا کاه | انلقا | جیشها | مول | |
| دوشنبه | بور کاه | اوق کاه | ایجد | سرو | |
| چهارشنبه | جیشها | سپا کاه | پور کاه | انلقا | |
| پنجشنبه | ایرت | سرو | جیشها | مول | |
| شنبه | سپا کاه | انلقا | جیشها | مول | |
| دوشنبه | بور کاه | اوق کاه | ایجد | سرو | |
| چهارشنبه | جیشها | سپا کاه | پور کاه | انلقا | |
| پنجشنبه | ایرت | سرو | جیشها | مول | |
| شنبه | سپا کاه | انلقا | جیشها | مول | |

چون تفضیل جو کہاں نام لایق مرقوم نمودن ضرورت دارد
و در مقام طوالت کلام پیدایشته بار قام بسبب
که هر دو روز مانند جگر و کلبه و ایر و سایر میباشند گفتار کرد
بیکانه پریت ایگهان سوپهک سوپهن انکت
سوکریان و بیت سول گند و برده و
بیکات هر کهن بجز سیده بی بات بران
شید شده ساد و شبه شک بر جنبها
اندر سید بیت اله صد و پنجمین فایده که مدت علم
شبه نگاه و کبریت شد و اکثرش صفت و شش فقره بود
تعداد طاس جو کبار مرقوم الصد رحم بدستور السطرا و
چون از جو کبارا بعضی بالکلیه بخورند و بعضی نصف و بعضی
نیم کار آنها مفصل است کرده و مراد میسر
نخست میدارد و **بیتات** و **نخست** تمام و کمال موقوف

از آنکه بخاک و اولین و نخست کردی آخرین
طاس از میان **کشت و کشت** و خاک بر و اول
الطاس کمال نخست میدارد و در ساعات موقوف
ابتدا کار با رنگ سبز و از بجم حتر از ماد مذکور و ریاست
هر روز و بنیوال بهر یک سون رک سون چنان
سازد یک کدی گویند یعنی از کلمه آغاز شمار نمودن
که افاب بر و بهر آنها نماید و همچنین از سرون شجره ماه مذکور
کردن بسبب و صفت طرح داده آنچه برای همان عدد و چوک
خواهد بود **الاف** هر روز که روز چهارشنبه چنانکه گوناوار بر سمت
است و افاب بر منزل عوالی غیر شمس بدستور سبز و نیم
مذکور و فرود مرغ ثور بر کله بر و نیم ماه چهارم میخواند که گذر کند
تعمیم سطور و بدین **سیان** **نخست** و **نخست** **نخست**

و یح و نهم در دل اندر کله دل برابر و چهارم و پنجم در کمر
 که درش هرگونه بوقوع آید و مواد سفری خست یاری موجود
 ششم و هفتم و نهم بر پست بود بدشت نوید برتر و دوازده
 این خوب بود یا حی یا و هاب یا و د و د یا و ذاق و صد
 فقر و مر و اید و یا رنج سپید و مرغ و کا و و اسب فقری بدید
 بخوبی خندل سفید و پند و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 مغرب کرد

| | | | |
|----|----|----|----|
| ۶ | ۷ | ۸ | ۹ |
| ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ |
| ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ |
| ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ |

 و بعضی خوب مقابلت ماه را
 جوانی رفیع ما خستیا رگو و پند و پند و پند و پند و پند و پند
 نقش مشهور و غریب بود و امر فرموده اند **فصل در بیان**
در غیب کار چو غریب ملک حل پسر و ابو و غریب حاکم فتن
 و جامه پوشید و جوگر کنان بنا نهاده اند خذر باید که و از مشابه
 که فرزند مخالف او خود را بدو کرده و **فصل در بیان**
 باز یافته نشود و پیرا را غریب شد و دوست را حکم و ستیابند و

نظر مرغ بر اهل و صاحب اسلحه و از این نگاه روبرو مردم را
و دیگر مکان فرار عاقبت قرض گیر و معامله خویش را مناظر خانه
باشند و ذکر آنکه **امام سیار** **جیدم** **خانه ناظر** **میکند** **ماه و سی**
و عطا و زهری و ماه و شمس این بر چهارم و سوم خانه مهم طریقه
میکند از دیگر ریت انقش که اینهم سوم است بر خانه مذکور دیگر
ملکه ختم و خجانه طلا فرزند و زحمت و دهم و بیوم یکاه اندازد
و مرغ ناظر بود بخانه چهارم و ششم و بعضی نزد تحقیق مناظر
بر کرده بیدار و سوره شین شد و جو خانه اول را طالع
نامند و تن استخوان اندر ویدالو و سه و سلامتر خان را انقش
انخانه و مانند خانه و دهم اگر چه سیاق نظر است **لکه سی**
احوال غنا و غذا را طالع خوانند و خانه بیوم تسدیس این نظیر
باید لالت مغر و یک و منفرد این خبر و خواهر بر چ چهارم و پنج
اگر این نظر وجه بخور سدا و قبول بر مالایک مندیان مقام مغر و

بهمن خانه تعلق داده اند و سعادتمند و خوش است او را و منزه فرموده اند
 خانه جمعی است این ملک دوستی محبوب و فرزند و مخبر اند
 و خط خانه ششم ساقط نموده از نظرات و سرمایه و از سر و بالا
 خانه ششم کفر کامل منظور است که گاه و شمر گاه دوست بود و گاه بر
 و گاه دوست بود و احکام است جمع و شراد و جری
 کو یا و در و دیوار منگوحه را شنوا باشند خانه ششم از نظر ساقط
 و لایق خوف و خطر و جد امر خالصانه را بهر خلد و در خانه
 که تفتیش است خبر سفر مایه پرسید و حال بکامی منتقد و در حد
 یل و حکم انسا الله سر واقع میکرد و و گزینا خانه بود و فوف و
 خانه و هم جمع است و در حکومت دارد و احوال که بهر وقت
 و منافقت حکم که از و امید بر آمد کار خود و در است و در حال که
 باید جست خانه یا به هم را تسدیس است خوانند و امید کار را
 از یکسو امر او دارند و ملاک خانه ندارد و مطلوب و خیم طالت

حالات

اصالی و نقالی و نظری

خانه و وارده هم از نظر ساقط و محاممت و مشقت اما
 از اینها مفاد بهر که عمارت و هم خانه دارد و بعد از آن منالیم
 جمع و تالیث و تسدیس که منظور از سعادتمند از احوال و هم
 است و در طریق خمر که در ملک از سبب هم الح است تا سالیانه
 بهر جانب روانه نماید و در طریق خمر که در ملک از نور و هم
 عتق تا آخر او و سفر نمودن و خوش نزار از اینها حکم بحایت
 حاجت است و نموده اند و اینکه مان بودم اکثر فو اعدا فاسد
 در دیگر اشتراک دارد و منو و آن که اعتقاد ایشان بهر جور
 و تهمه و در است و در طرف بر نیا بکند که اسنی و در بونی و
 و یکم و در نسی و انسلو و و کسب و ملک و جیت بها که بهر
 نیکو اند از مسافرت نیکو و اند اگر چه بهر در معبر و
 و بقای طالت ساد و خوش است دارد و لکس اعتقاد مندر سعاد
 دوست و بیکویند که خوش با خمر ملک مذکور رسد سفر باید کرد

تحت الارض

شرق

غرب

جنوب

شمال

الارض

السموات

البحر

الجحيم

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36

چون کار و دیلو باقیمه ضرورت است ابتدا بار قام ان علم خارج می شود

مکتبہ

[illegible]

یاقبایانجایا یاقبایا او تادی غوث یا ابدل یا
 اعیونی بمحمد مصطفی صلی الله علیه و الله
 بعد بانبیست افکنده لحد توقف کرده روانه شود و قصر
 من المفتح اقرب کوی و شرطست که وقت روانی شود
 او اجاع خوانان از دروازه براید تا همه کار و بار او بکلام
 بدستی گردید **یک و بافت** راهو باید دانست که در مشرق
 شب و روز را همونیم نیم به یک جانب میقیمیم در تقصیل
 پهلوی که باغ عالمجان یا پس سوم به سمت شرق و مشرق
 میدارد و بعد از آن بگونه ایسان که میانه مشرق و شمالست درین
 بدور معکوس در این میگرد و در امور دست راست کار است
 را خوش میدانند راست و در مقابلت چپ خواص فرمایند **دست**
تیمک را شمرده باز ده دیگر افرقیشت شست طرحدید
 یک ناند جانب مشرق و کرد و ماندن کور و دیهمن و دره است

این کتاب در بیان
 احوال و عیال
 و در بیان
 احوال و عیال
 و در بیان
 احوال و عیال

دست و دوران نماید اندک از مقام رفعت او جدا کنند
 مکر وقت حشرش و بر و پیر کفش اند و در فاقه و این است
 هر که چهار رکعت نماز کند از بعد از سلام ایستاده خواندن
 روانه شود و است منما مقصود خود خلد و بوسه اطفال عیال
 او و غیش فراخ باشد بخاند و الله هم انی استودعک
 و نفسی اهل و ولدی و مالی و مرو را بخار است
 بالست که در و حشر به سفر نمون است تمام وار و در خراجه
 بر اید و ما نسیم و کبار ایستاده خواند الله الرحمن الرحیم
 الرحیم تو کلت علی الله لا حول ولا قوت الا
 بالله العلی العظیم انی اعوذ بک من الخ و صلا
 و ظلم و جمل و جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 نصاب رضی الله عنه فرموده اند که در سفر دور و دراز باز
 بار سوره اخلاص خواند و خود ماند و میداند و ما نسیم بحالت

تبدیل یافت و کرد که اندازان و از بلند بگوید ناخضر خواست
بر بر که مفرقا شوند و منند بان شده اند که اگر در حقیقت باشد
یکبار که عالم بود و دیگر و حیات مخموم مرقوم الصدق بود
مذکور و در یافته شوند هیچ غم ندارند از خود و از خود و از خود
موصوف نور عینخانه میبازد و دیگر از این مثال که در
پندارد و بعضی متوکلان میفرمایند که هرگاه طبیعت بر کار
یا سفر و یا در رنج شود و جانوقت ساعدت معلوم نمود و از
علی الله که عالم مقصد باشد بفضل تعالی بهتر خواهد بود و از
بالصواب **ترکیب نوعی از این طالع مولود** باشد که اولاً لکن
مولود را بوجه حسن یافتند از اولیای تحقیق او که در ذیل
مرقوم نمودند که اسم الله تعالی جو قصه شد که اسم الله و ان
سیار حاکم اوست پس از آنکه خانه اولیای او را و از او خانه
را ترتیب و بداند که در محصوره خانه خود به هم میآید و اگر نه بر سیار

سیار که در آن روز و ناظم آن برج به هم میآید و دیگر که بهار باجا
مقبوضه آنها گذشت که انظار انصار اختیار و جوگ اقبال
او بار و اما حیات و حیات دیگر و حیات که تقاسم
شناس در این ظاهر نماید **در غنایات** **للمطلوبه اولیای**
است که انظار که اکب و یاب که پدر مولود و وقت ولاد
او بخانه بود و یانه که است **انکه اگر قمر برج طالع را ناظر بود**
یا که مابین هر دو عطا و یا زحمت و مرجع به در طالع
بر حیات و لیا که و اند که پدر مولود و سا که نخواهد
و نزدیک بود و در رفتن و از فوت و ضعف باشد
میرسد و ترکیب دیگر نیست که ملاحظه نمایند طالع را که
به هم میزنند که والدش بخانه بفرستد و از غلبه خبر سفرش دهند و
و جسد میرافیه شود و باید گفت که نزدیک خانه یا در محلات
در همان شهر بود **ترکیب و ریافت مسنونات حاکم**

خانه

در خانه محبت تیغ لکن بدانکه از هیچ طالع تابعی قدر کویا
 در آنچه نوشته باشند غالب که همانقدر زمان بمولود خانه
 خواهند بود لیکن اگر فراخا بهیتم و گذشته بهیتم زمان بروی
 را تا بعد ده خانه مذکور و مانند و باقی را بهیتم و فی انکارند و از
 و بهیتم و اشارت بهیتم خواهند فهمید و طریقت که از کویا
 زمان که عدل و نند و پاکیزه را بهیتم و سوم کرده را سوای کویا
 خواهند **ترکیب ربانیت** دو دوازده مولود خانه که یکد **نمایان**
نمایان لکن بهیتم بسیار و ناله که اقور بود که بهیتم یعنی که در و از
 خانه بطرف منسوبه انکو کس بود و تقصیبات اطراف بسیار
 بهیتم و نوشته اند **نظم** باله شرق را خورشید و
 نایب او ماه در بایب نشان رفت چو بهرام در ملک خسته
 پای کمر در زحمت اندر غروب مشته را کیان را اراسته
 زهره و اکثر اقامت خسته صاحب قدر بدو ان شملت

و ان

و ان بهیتم حرج با غرض جلال صوم نیرت را بر اس و کیت
 و ان بهیتم در و را بهیتم بهیتم بهیتم بهیتم بهیتم بهیتم بهیتم
 باشند اول و چهارم و هفتم و دهم که بزبان هند را بهیتم
 کاند ز نامند و از دیگر خانه ها اقور و ان در و بهیتم چایا
 هم و ده خانه که اول و دوم بهیتم افصل کویا از اند و و بهیتم
 و بهیتم و باز دهم را بهیتم کس بهیتم با کویا خواهند و بهیتم
ترکیب ربانیت دو دوازده مولود خانه که یکد **نمایان**
نمایان لکن بهیتم بسیار و ناله که اقور بود که بهیتم یعنی که در و از
 خانه بطرف منسوبه انکو کس بود و تقصیبات اطراف بسیار
 بهیتم و نوشته اند **نظم** باله شرق را خورشید و
 نایب او ماه در بایب نشان رفت چو بهرام در ملک خسته
 پای کمر در زحمت اندر غروب مشته را کیان را اراسته
 زهره و اکثر اقامت خسته صاحب قدر بدو ان شملت

و از هموست که اقرار باشد که با آنکه منسوبست نزدیک
 مولود و اندک یا در زمین بدو فوسم از اهلش بر و از قریه
 اسم را بلور و از منج مس و از عطا الوایک به بر و از مس
 چرخ زرد رنگ از زهره مر و از بدیا برنج و از زحل آهن
 و از قیام منج حانه مولود با تعصیب حرکت و سکون
 ان کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج
 ان کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج
 منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج کلمه منج
 باشند و از منج و جسد منج و بد که از جبار او بر او در
 بهمانجا نهاده اند یا جبر منج و بد که از و در منج منج
 حکم انقلاب حرکت لغو خواهد بود و اطراف بر و در منج
 جوب منج منج منج منج و او اندک منج منج منج منج
 غری منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 و او اندک منج منج منج منج منج منج منج منج منج

نظم اول

بقلم این است مفهوم نمایند که با آنکه منسوبست نزدیک
 اگر در کبر از او تالاب منج خورشید شسته بهر ما بدکفت که شایه
 زجه وقت اول منج یا زحل یا زحل یا زحل یا زحل یا زحل
 زهره یا قمر الا و تالاب قیام کبر و افش سفید بلبوس او منج
 خبر کبر منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 لکن در منج طالع بهر سبب صحت او خطا و حکام منج
 ظاهر نشود و اما سیر آنها بتدریج در منج منج منج منج
 کلمه منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 و بد نظره را صورت چون پی که در دست براب صورت کبری
 منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج
 منج منج منج منج منج منج منج منج منج منج

دارد پس ازین شرح نظر ازین قرآن العبدی و تمام آثار
مستعد و بکرم و تبلیغ و تسبیح اسما و در و نزع و مقایله انظار
خسبانی باشد حاتم ازین سر و این مسطور الدیاب بطریق خود



تفصیلات کثر آفرین است بعد از اینها از این موله ذکر کرد خانه

اول

اول اقبال عالمات جلوس نماید نه طالع که بر او نیک
کام را فی سنان و بهادر و شجاع و مظفر که داند لیکه اکثر اوقات
مولود را او اهلند و را با هر ضرر صغیر و خوفی از صدمه
و سرسام و صداع مبتلا خواهد ساخت و در ایام و سائر عظم
تفکر و غم و افروزی خرج و در خاک کم خواهد بود و اگر
طالع مولود و سر فکاه گوشت بر او به این علامات الا که در
الصدیجک در تمام عمر خطر فریاد و در خشن و با عدل و
بسم و کبر ستاره و نجومی و افروز ناظر خانه بدو و اشارت بجز
و کتافی مولود میداد و گاه که بر نظر بند و سمان گذارد
از دریا خوف سلامت برارد و در ایام اگر جوهر شید
مالدار و خوشخوار و خوشوقت و دشت کوه و خوش بزم
ایام و سائر جسم شمشیر بر بدن با سحر و جلی و احوال و دشت
و در ایام مولود در از و در او و در کار و بار و در بزم با جبار

لیکن معلوم است و خوردن از زیاده از حد بیزار دارد و اکثر اوقات
در بستر در یک سر بر در **نخاع چهارم** اگر منزل مهر نور دارد
مشرق اول و بعد بسم و مالک زمین موروئی خواهد شد
و بعد از هر حشر و الیم را بخشیم هم رسد و در سال
اگر در معرض شود و از دسمانش نیز که اندیش بر جسد
اندر قوتش خواهد بود و دفع و ضرر میانه دانند **نخاع پنجم**
فی اولاد دارد اگر سایه بقدر نظر بسیار دیگر و کدش
اید در آخر سدن خواهد داد و ملو خورد و اورام حکم شود
و در دسای سالانین فرزند من موافقت و در دد
کار که پس اید بوقفت که اید **نخاع ششم** موافقت و در و ساه
بسم و شمس مقهور و در جنگش مضور دارد و غالباً صاحب
فوج بود و با جمعی لک و از ریشیا زاید و در سالنامه ساد
اقبال حصول مال بوجه حسن شود **نخاع هفتم** از قیام

هر خیمید که زن که او بدید و ناموافق خواهد بود و در وقت
خوردن او جملها که عاید حاش خواهد بود و در دسای نیز که
مرض با سوز ظاهر شود و سفر دور بالضر و پیش از آنکه
بمکان معرومه پیوسته زوجه دیگر بحاله نکاح دارد و یا
عقد محبت است و انمودن مدتی در انداختن اسیر و در لباس
سفید را بسیار دوست دارد و **نخاع هشتم** با ملض جلدیه و
مثلاً بکند و بوسیر و جذام و برض و قو با مبتلا و
سازد و در ابام دسای از مکان بیدیا از بالا ستور نیز
خواهد افتاد و در طالعنامه سلسله ششم خوف از سبع آفر
و سوختن از آتش و خوردن زهر و امراض العین شدت صفر
خواهد بود و **نخاع نهم** حضرت نیر عظم ارام بدن فرا
بر کوه فرخند و در غب بعبادت معبود میدارد و کوشش
نبود در عکس و اکثر مالایق و فخور به **افات اگر چهارم**

در اندک نشیند که تغییر عمارت پیدا کند و در جمیع تمام تمام
 برسد و در فریاد دارد و از کسب و پیشه خود که است به تعلق
 بندد که بر باز و در باز و بر باز و از کوی داشت بخواند
 منفع بسیار یابد و نسبت نالد از مقرر در کان شود و در
 منظر و منصور به یکدیگر خدمت والدین تنده نخواهد
یا در هم بسیار خدمت میداند و مطالب دینی و دنیوی
 و نخواه برادر و فرزند که ساه آسم بر در آنجا بود
 بخانه بدو بهیچ نشیند که فرزند و ایمان برایش خواهد ماند
اگر بخانه و در هم رود و مال فلهایم کردی که در کالج و مال
 در قمار باز و فخر ساز و میخوار و بدکار ضایع نماید
 و در و با فطاح الطریق که در و در جمیع شود و در و سالان
 اند و شمان بسیارش میخشد یک نشیند خدای حافظ و ناصر
 او بال و پندمان نا طریقی در یافتن نسبت ادب بر مط

لوله

نمودند که از منزل خواب خوشید تا خفته مولد مولود
 شمار کردی سه تا بر سر گذارند و سه عدد و بدین
 و یک یک بدین و یک یک بشمارند و پنج بر سرینه و یک یک
 و احد بر مقعد و اند و یک یک بر آنها نهند و با فرس
 را نصف نصف تقسیم قد و بدن خوانند **و اگر خوش و اگر**
 عمارت منزل بر مولود نولد نماید راجح است سر و فرم
 خوشش بهم و پنجه و مان طعامها را توان خواند منزل نشا
 بر کتف فیات نشاند و باز و بقوت بهلوانی و در اندک
 سهه دارد و در یکسر دست را بر سر و در و نشاند و چنان
 که بعباس منزل سینه او جوید و گوشت نافه از بی سکو
 و بسیار خوار و مغلس و سکنه که بر سر اند و مقعد
 بهم باز افی و گوشت و صود الفخدی که در عالمش خوانند
 که داند و در عمارت کار کار جلان که که نولد شود و سار

بهار و ما

کم عمر تو



دکتر خورشید علی قاسم نورجانبه و از دو کانه زایچه مولود اکبر مایه
طالع مولود بقوت ذاتی یا بسعاده شرف یا مقام دوت
نشیند همه جهت خوب بر یک توهم که رحمت کم داشته

باشد و کرد و بیو طبا و باب یا مقام مخالف او بود و سکه خانه
و قدر از ایالت کرد و اند و از امر لاض لمع اکثر اندر ایالت
اکثر خانه و دو هم به هم مالدار و صاحب خانه اندیم بعد از حد
فراندوز که بسام دوم به صلاح و نکایش او کار کنند و غیر
و محترمش و از دو خانه بسام دوم مالداران فایده و دو دو کار
پیش کش و بخوبی سرانجام رساند و اقربا خویش معارف کم کنند
و از والدین و قریه العین موافق بوجه فایده و سعادت و از هر
خانه چهارم بخوبی خبر میدند که مولود کاهل و خوش خلق
طلب و عیاش و خند و رو بهم و کم سخن و دلیر و شتابان
و مغرور و بقوت طالع مناس بدو خود و طبع اکثر با خراج
پرواز و دو سالنامه افرایش ستوران و کلید و نطق و
و رو بهای و اید و بلج و هم نشین مردم فاجر و خواهد بود
خوب جمع امورات مرحومه منظر و منصور و کامیاب کرد

و نیک که دار و صاحب است بر و سر و از نامدار و بار خواهد بود
فاما از این بوال ذل داشته بود از جماع و دروغ گو غیبت
کمال خواهد داشت غالب که در کم سال که فرزندان عطا و
چون خاندان ششم نوشته اند که من ادک خواهد بود و اگر در
و قوع عاید حالش خواهد بود و بعد چهار سال خواهد رسید
و ماه و سال ششم محاط غنیمت دارد و دو سه سال غالب
ایده و دستش کم نظر الطاف بد و کشاید و شیر باران
و طوبی مبتلا به روز و والد و ملو حقیق با حجاز نفع آید
بصرف ضرر و در صرف نماید اگر **چون خاندان ششم** و در آنکه در
جمله خوشخص است خواهد بود و هموار و سر و از نامدار با نام
اوقات شمار و زرا با تمام رساند و بزاکا در رغبت بود
ایام سالنامه شیر بر زبان عیار رخسار پیدا کند و زکاة او
اگر چه چیم بکنیم نسبت بحق از او و این بیدار و خفاست که آید

و علت که زکاة او پیش فوت کرد و در **چون خاندان ششم**
صاحب طالع مرصع دارد و کو تا به غیر ساز و دو فاقس از
غرقاب خواهد بود و از ار اسباب و فکر کمال و طالع
سال پیدا شود **چون خاندان ششم** که زکاة او پیدا و صانع
بخت آید و از زیارت فرار ابرار و احرار و اما
و قناع شریف فیضیاب و هوش خواهد بود **چون خاندان ششم**
میکند که کم سال که بود است فراوان میراث رسد
چه پدرش نصیب او از تجارت پدر امارت شکست خواهد
و در سالنامه من فواد ملو دهد اگر تو بود اگر در **چون خاندان ششم**
قعود نماید زردار و مقرب بر زبان روزگار و مایه
ولی کار خواهد داشت **چون خاندان ششم** در عیال و دل
قائم و الر نعمت بود و در قناع خیر راه نیافه اکثر از او
با نهدام اما کن معابد و فرات نماید و باز از چشم و مال خود

و همواره عرضها باشند و غالب که نفس با او خود عقرب بود
در سر دسا از او بوسیله حالت شود و **در خانه ششم** اگر مرغ
نماید و جراتش برآمد و در زمین کند و او را هم تا بریزد
غاز و بوقوف **در خانه ششم** مقام مرغ کرد و بداند به عشق
دوست و کذاب و فصاحت ما خواهد بود و بسبب
و کذا ف بعضی واقعا نمیدانند اعتبار میدهند و در سالها
نفع کم و ضرر بسیار و **در خانه ششم** صاحب حکمت
و خیرت ساخطانی قرار گیرد و در وضع مقدرات که صاحب
صانع بهر اما بختیست کار فرماید و الدین را بطریق
سکونت ندید و **در خانه ششم** مایه تحصیل علوم و
زراعت و در هر یک در او دوست دارد و در دسا
خود او نیست که صاحب رساند اگر قوت داشته بهر **در خانه ششم**
و دوازدهم نشیند کم همت و دینی نیست خواهد بود و در دسا

دسا مرغی است که در دسا کمال تلف کند و این سازد و در
دشمنان کند و در قور رساند **در خانه ششم** عطا العباد و **در خانه ششم**
خانه اول عطا العباد نیستند مطهر حکمت و خلائق
خلایق او که بدرجه تمام خواهد بود و رجوع بدو نمایند و از ناموس
و یک نهال در زبان کشانند اگر نظر نیک است سر خواهد بود و اگر
علوم مهارت پیدا خواهد کرد و از او چهار راند و در
خواهند ماند و از قول اقله متعدد با وجود نقصان خویش
اخراف خواهد و در **در خانه ششم** خانه دهم و بیست و یکم مالک حلال
زیر ساز و خوش خدایک و خوش پوشاک دارد و صاحب
و زانوش سکر زب بود و **در خانه ششم** یا خالی بسزایا خواهد
اگر مالک مضمون خانه با و دوستی خواهد داشت که بحال کمال
مقد خواهد کرد و راه و گیت حاکم کند و در این زمان غرق
مجامعت خواهد نمود و از آشنایان فایده بردارد و **در خانه ششم**

اگر فرز عطا الوهیب مال افکند خرد لاجولان بد منصف
و اگر نیک بنهاد و نذر و باز نسا راضا را در خواهد بود
استنایان را بر تاسار دارد و در لوران خاله لکن و افکند
بود کمال دست تدارک و در عت محبت آنها محنت را
درست شمرد و که در حصص اهل بهر مغموم و ملول از افرات
خالد بود **اگر خانچه** عطا الوهیب شود عافیت و خیریت
به هر گونه محصل بهر و هموار شد و ادم حاضر بود
اخر و وفالست و نور هر باب کرد و چون بخونج اگر ایام
گذارد بهر و بخفتان مادر خاص است از و از چهار باب
بسیار بد و میراث رسد هر قدر که قوت یافد بهر شرف
خواهد داد **اگر خانچه** عطار و در و کرد و اولادین خلد
متولد خواهد شد و مال و پدر زن تادیر باطل اندازد بر سرش
و از علوم و غیر و دیگر ماهر کرد و اگر شتر هم بدخانه طربود

بهم و هموار و بر سر کار بود و کامر سیکار نماید و زورات
جوانم کین در و ساز خود با و اتحاف نمایند **اگر خانچه**
عطا الوهیب از و شمر جو فک و از و شمر طبعه خانه
بود و از حاد و راه و مرجح آتخانه طربود و از و الی حاد
تقریر مقامت کردند و زین و یک و کم عمر بهر **اگر خانچه**
ایزد که او نهایت خوش و خواهد بود و کبر و از و شمر کار
شهر افان کرد و در قمار و عسایر بسیار شد بهر و در
از مال تخلف منفعت می دارد و از اخراجات بسیار تقاضا
نماید **اگر خانچه** عطا الوهیب اگر عطا الوهیب فراهم آورد و در
در کار و بلا اختصار بجز و اگر از خرج سازد و عاقل که اکثر
مصایر شمر لکرموتی بهر و در ایام و سار و وجه حرم
مراض کرد و اندک در سالنامه فواید حرم ظهور دارد و اگر
افزاید و شاد و دیگر کند و کتب و نیز بسیار کلام

مقتضی قیام و در سالنامه هر چه خواهد بود و افزونی با ملک
انفال ظاهر شود و لکن شریعت بر او عهده شایسته است باید و
نگردد آن خواهان خوار و ذلیل گردد و در سالنامه هر چه خواهد بود و
پیران جعفر و مجاز بن خوار و ذلیل گردد و در سالنامه هر چه خواهد بود و
و در ادوم فقه باید فقهید لکن در سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم
کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
سرخ و سبز و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم
و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
خلاف زبان در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
ایام مذکور به خوشتر گذارد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
برای کند و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
جمع سازد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
ارام و خوشتر گذارد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه

و خدمت عنایت زیاده و در سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
و کرد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
تذبیع او فایده دارد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
خواهد کرد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
عظیم و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
کنند و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
چیز بسوزد و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
از آن منسوب و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
نسبت و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
حاجت و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
بهره و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه
خدمت فی صاحب حکومت خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه هر چه خواهد بود و در ادوم کار که در هر سالنامه

[illegible]

از حال با مرغ یاراه و گشت خود پریشان و باز آمد و بیشتر
و آفتاب و فرغ عالم اگر ضعیف اند یک بعد از وقوع
بماند و بقیام آفتاب چارم خانه حکم که عمر او میبرد
و در چهارم مفرق شود رسید شود و جوهر مخزن حکم
هم باشد چنانکه در او بد و رخسار سوزانند یا بنا بر افلاک شود
از روند و در رخسار مانده و در حقیقت
در کس و بیشتر از جانب و در عالم یک همه و جوهر غریب
و کفر غریب بود و در حقیقت شود رخسار را که در افلاک و جوهر
خوابد زود و در در خانه مضاعف کرد راه با رخسار و مرغ
با جوهر رسید شنید و در موقف ششم در خواب هم شنید
غالب شود در ششم عصر گشت شود با احاطا که
از حیوان گذران و گذرد و در خانه ششم جمع که اکبر حکم
خوبست میدارد که در افلاک رخسار خرم طوطی

مواهب برادر و اموره حال و مدبر با کمال شود و خاندان
بسیار در طویل اوست باشد **دیکر** اگر در هیچ خواب بودیم
خانه طالع مولود و میجا کسب باره و اخلاص و تقوی
که حال صاحب اینجور کمال مالک کند و بلکه اگر در
شهر یا در مکتب نشو و ناکند بر بصر فقر در اندک اوقات
کند از هر خواهر که **دیکر** گویند از مهر نور بد و از دهم
خجرت کم نظر و شیرین کفایت او به **دیکر** که از ستم
بموجب بود از محصل علوم او که بدو به اتم حاصل بود
قانع دارد عالم و راحم کرد **دیکر** در هر دو خانه بنا بود
بعد بر مقام نمایند بخت امر اسر فرزند باید و در حق همه
بخیر خواهر بر دانه و بعد از فقر او یافت یکسان سازد
لیکن گستاخ و زور و در **دیکر** اگر در تمام از احد کسب
بقوت ذاتی شده و مولود و اموره حال و فایز

و کرد و بسیار و اقرب بود خوشنوار و صاحب اعتبار باشد
حرفه که کمال شرف و اوج رسیدن باشد کثرت
مال و قیامت و عیال او از شمار خدای افرودین
چهار سعد ساقط از نظر آخر فرمود و در آنچه مولود و بعد از
قیام کنین بشهر صدر و زار تش خوانند نشان و کرد
بجهد و اوج سعادت مانند نیابت بالمشایخ عظیم که مالک
از اضر بنف اقلیم بود و بدو تقوی نص میوه شود چو سبزه
که عبارت از مهر و شتر و زهر و قمر و عطال و فرخ
به مقام شرف و اوج و طرح و فرج یا خجسته و فایز
شوند و ز حال که مالک این است فقر قاشده به
تعلیت و تقدیر غیر عظم افتاده بود و تقی باید و در
مولود و پدر شهر بار خواهد شد و کبر بنف کوب درجه

حال خود را باینده ارج شایسته برسانند یا بخواهند
 قایل سازند و اگر در موطوبالت و نیکبختی باشد یا برعکس
 بود و خواست فواید معکوس بدین تفریق دانند که اگر یکسان
 سعد و مصداقش تر و خوشتر و در موطوبالت و غیره جزییات معلوم
 در اندک بهر خبر از افلاس مولود باید و از جو و و آخر تا بطش
 در دمنده او را در مان بکشد و از بودن نشه گوشت عاید و
 سال لوح و آبی کمال خواهد بود هرگاه که در حد و در کمال
 اکثر جهتها با و رسد و اگر هیچ نفر تمام حضیض نشیند بفرست
 در این غلام ز زر عین مولا خواهد بود یا اکثر در بند و یا
 منفرد خواهد ماند و از شتر و مفت مفضل و قائله اقلین
 باید قیامد و اگر بوقت تولد کسر زحمت بهر طور اید یا در
 و حضیض اهل با کسر با جفا شود و یا کس با غلبه خواهد بود
 غرض اینکه کار در نه خواهد بود و خست **چ** زحمت در هر روز

بود و مولود در میان طالع متولد شود و در مکان خواهد کرد
و زحمت در حوت بود و برج مذکور است الطالع
 است الغایه ککار یا معمار دارد و اگر خواهد بود
 تا بطش کرد و باز یکم خواهد کرد و **و** مرغ در موطوبالت
 یا کوس نواز یا پیلان شود غالب که محضت و کور و کور
 و کور و کور و ناطر خواهد بود و مکار و در و فاسق و خوش
 و عامی است و لونی خواهد کرد و دید **و** موطوبالت
 بهر طالع و فردی خواهد گشت **و** زهره در پستی جای گیرد
 اعیان یا دشت یا قلعه یا بهر **و** عطالع و در و در
 یا در شود باید گفت که تا شایان لولر باز و شمار باز کرد
 همیشه بهر دست و غاصب خواهد بود **و** قمر در موطوبالت
 بدینت و نالان و کسبه بر و مفعول طالعان یا خوشتر
 چهره و ملامت فرم که کسبه بیشتر مستور رسد و بجا بخت

بنام در یافت اکساب که این همه مشهور و که اگر در
خانه رسیده بهر و موقوف در همان طالع پیدا کرد و در هر
و فقه خواهد شد و در نیم ساطا که و دایره است و قضایا
نماید و یا شغاف فر آن جوانی و کورک خونی اوقات
گذرانی کند **در** مشرف به دیر و مردانه و جانب
و شست خورشید بود و یکم در لشکر یا در ادب است
غالب بود و بمقابله هر سید سالار که متوجه کرد و معلوم
سازد در هر حال که مشرف فر آن از خسته و خجانه و درسی
بهر نامیر الاملا نامزد کرد و **در** شرف عظم بشرفگاه و در و کند
زیر طالع مسعود که او اندر حکومت و عزت و عدل و سخا و
او با کاف و اطراف عالم خواهد رسید و که خسر و با نظر
بود و طالع شود و یا ناموس خانه خلایق نظر انداخته که با هر
معصیت بجز و اگر که کرد و اگر نه که در خانه شرف مقام
بلند

باشد عطار و خوشبو ساز و زکریا با سبب با غروب
حاصل کرد و در آخر نذر و نجات خود بهر و موقوف در همان طالع
رفاع و در شکر شود و پس در بنصورت که در نظر خود
بود و مغلبه شود و ما در بار کرد و **در** عطار و بدایع شرف
بهر شاعر یا نویسند مانع از شکست **در** قمر شرفگاه و خوش
کرد و در بهر بجهت زارت و نیابت خواجگان سر فرایند
در یافت مقام **در** عطار و در هر نقطه
اند که از هر قول و نامرل خوب است و هر تا آخر وقت مطلوب
که است ماه بهما بخار و فوق افروز خواهد بود و شمار نمایند قد
منانند که بحساب فدا ایند موجب تفصیل بهر عضو
نموده قیام ماه را در یابند و کیفیت سعادت و خوش است او را
منوالک اظهار سازند که اگر نه که ماه بهر و همیشه باقی
ما و زیر یا در جبهی نظیر کرد و در صورت ضعف قوت نمایند از

الدار خواجه که چو مرثله مان قرار یابند هم سر محبت حاتم
 در یابد و غزل نذر و لطیف مایل نماید و کبر بر دوش کشند
 پیش پای کینه جو صغیف القوا بود غالب که پادشاهان
 شتر تان و کبر اسباب الفا بازان را انداختند که و در کبر
 باز و رسدند و روقوت او بکس بر کنیز رسد و جاجا مکتا
 سازد و چو بدست در آید دست او بر مطالب نماید و بر
 هر کس که ماه منور جو نقطه سودا بدل کند رکند صاحب کبر و
 حاکم قوم و واقف اند که سر اعلام خودم حاکم بود و کبر مناف
 ابد از کبر و اب بجز غم و الم هرگز بر نیاید چون بالک رسد
 بر وقع کند رکند غالب یا مفعول خوابد که وید یا فرقه لایه
 خوابد که کبر بر سران بچید پار از راه مسافر تر در نیم شب
 چو بر مار مولود ماه بایستد غالب که دیر نایستد **در بیان حکمت**
منادای کلاه سر و ششانی و کلاه بر دهن بر دوش و دو

و وعده در باید نهاد و بهین بر باز و مانشت اند و برابر هر
 دست هم عدد سر را لازم شمارند و چو بخت بر سر بند و کبر
 بناف کند از بند و یک کبر بر مقعد و اخلاک زند و و اخلاک
 بر اینها قرار دهند و شش مهر را بر نیز قدش نصفان نصف
 مقدم داند و از صورت هر قوم الدایب فهمید گیرند



چو خوشمان بند ترکیب و رود هر سیاره با عظام مولود و ششانی
 عضا

مردم موعظه اند اندر اکین یافت کواکب باقیه را میکار
 در باقی نمایند در میان خواص **مرح** باید که از خیرتر خواص
 تا که هر چه مملو و بشمارند و بر عضو بدن میفرستند تقویم سازند
 بر سر و و منزل را قرار دهند و اینست این السواد عالم فواید
 دانند و بر بهار او که در و یک نهال نهانند ضرورت است بهینند
 منفعت از و بر دارند و چهار عدد در دست راست و همین مقدار
 در دست چپ شمرده اول انگشت و ثانی را معلوم خوانند و
 عدد بر سبزه کشیده او را مخرج القلوب نامند و چار یار
 که هر چهار دعا باز اند شست پناه سازند با قریشش نهال
 نیم نیم هر دو بار ساین مرارت مضر است او نهانی با آن
و ذکر خواص عطار و هر عطار باید که بطریق معلوم از خیرتر خواص
 عطا العواستار و چشم شمارند اگر سه مثل منتهی شود بدو داد
 که بر سر و پیشانی مقیم است البته خور و خور کنند و رو خورند

نموده اند
 که در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

و ادهرگاه که برج عدد و صورت آنها باشد و اخلاص مفعول
 و دیگر کانت شاه مطا و راجع در پیش نظر خلوص خواهد بود و
 عدد و محسوس بر سر سد ثبات آن محسوس نمایند و
 در اندر بدو یان چند خرفاک نماید بود و که بر عدد و قرایر
 بدست راست و نام پذیرد چو تعداد بر چهار ده برسد بر
 بگذرد و دست ناکهانی از بغا و کت خوردان کشیدن افتد
 اگر بر نو زد و هم نیکتر استقرار حساب حاصل گردد
 او بر سبزه مملو و در محقق شود و خدمت عمر ممتاز
 چون بست و یک منزل در یافته شوند بکانه ها اندامها
 خفتر شدن به حالات و ادوات غموم و مغموم خفته شد
 بر و جوش خولد رسانید چو عدد و محسوس بست و مقیم
 منتهی گردد و یار او را از راه نور و سرگردانی و پریشانی قرار
 گیرد بر بستر و غالت بر ممتات خله زدنش او عین نمود و نیز

در بیان قیام شش اعضا معلوم باید که هر کس که در برادر و برادر
 نموده در مانند که چهار عدد یافته شود بر سر و پیشانی مقام شش
 و اندر سر زگر خله بدشت خدمت نکند محسوب شود و جابر پیش
 باید و از زگر که او را طریقه نگاه الطاف است هرگاه شش اعلی
 ایند بر گردن مولود طوق ز بر سر خله در رسانند از دوازده
 نکند بر سر است باید فهمید و بر سر و با فرونی مال خوانند
 و شانزدهم شش بر سر قرار دهند و از ریح قریب الهلاک
 خوف باشد چو رست و یک انتها پذیرد بدل او گذارند
 ابواب خود را بکشاید چو شش که در میان سد رحمت مسافر
 و ریح دیگر اولی خواهد داد **غایت از این اعضا**
بر سر و شش که بقوا عدد بطور اعداد و منازل محسوب
 را دریافت نمایند اگر یک نکند یافته شود بر سر شش گذارد
 و سراج مغاخرت نگارند و دو و چهار بر شش نهند و مرد و یک

وین مروتش بیدارند و آئین المپین انکست و دو عدد
 را بکفین نشانند و سه شش بدست رست و هفت بدست
 نهادند بر سر و مطابق معمول قدم شش نکند بر سر شش
 واحد بر ناف و آنگاه اعضا را لا انکشاف باید گذارد
 و با بقا را بر شش یا خوانند و شش و سه را بر شش
 او از اعضا سر یک و بدست موجب مرقوم الصدور در میان
 حوراه و کیت بخاصت رحمت شش اک میگردانند
 خروک شش آنها که در مبادرت موعودت باید دانست که از
 ترکیب هندیان بقوا اعضا **قیام شش**
 و شش تفاوتی در درجه انعام ظاهر میشود و زگر که مخان هند از
 شش و یک اعضا تا مقام طالع مولود شش در کواکب معلوم
 هر جا که در اندر و بر ششند و در چهار و دوازده گانه شش اند
 و در مجموع تحقیق فرود و آنها بعضی مولود نمایند پس در چگونگی

و کاسیان

[illegible]

و اگر زمار در جهت بود و برج حمل یا عقرب باشد مذکور شد
و در اینچ طالع کو که در اول چهارم بود خواه ششم و دهم
ششم و دهم باشند و نظر برج هم با خانه با اقاله بود
نظر خروج کرد و این بایان بالا را هم بر زمین رسیده و با ناظر
فردی خواهد بود که اگر در اول چهارم یا دهم باشد
نظر منتهی افتد یا از منتهی شود و با اول ملک کرد و چون
بگذرد و بهر دویم و اول ملک ظاهر است از دو گیت خانه
بازگشت هر قوم در خانه و هر خانه به تعیین است و و ماه باشد
اگر زحمتها و طالع بهم و منظور هیچک طالع هم نباشد و اول
ماه خواهد بود نسبت بر تقدیر ناظر اند اسعد و اقبال و
و اینها را هر فردی خواهد یافت و ناظر محو خواهد که نشان دهم
قبض و مع نماید که حوض طالع و دهم با کو که صورت
پیدا کرد که جمع کرد و از این مقابلت هم زمانه را بکام جان خواهد

بدر نام نام موسوم اند معصای ملک مملکت از نام او بهاء
که بود از کرامت اخبر منسبت طاس و این سونی را
بسمت بگویم و ده اند محض از کرامت امر که با چهار طاس
مجلس که در چشما و نه طاس مولا و آنجوس در
و بسته شد موصوفه خفته بجهت در نه سوله و نه
میشود و آنرا جبره مولا خوانند و در کف و کف و کف
بست مفت قلعه و از ارثی و سبب که اندر
بست اشجار او در و از رسانی زر و حاکم
طرف فرورم و از خاک و دانه حاکم اندر
چو راه و خاک خلایق است و شتر و فیل و
و دیگر حاکم ظاهر فرام او رده جو فرس اهل و سبب
از در نه خوانی موم بقوا معلوم خاک ترش را بر دانه
نملک احسن مسطر نماید باب در بامبکد از نه و نه

و سونی متولد شود یا واحد یا معبد آنچه
باید خواند و در تصدیق باید افتاد و هر طرف
و مندی الله یا هر چه یا موصود خوانند که با و
باید ارادت کرد و یا قشاح یا مادی یا وفا
خواندن ضرورت اگر قلب مقلب رسید
یا قدیر یا مجیب قرات نمایند چون در شول
یا عزیز یا ودود یا حی یا قیوم است و لا اله الا
که کسر شد بهر از محافظت او یا بتر یا مملکت
خواند **یا قیوم** یا که در غایت رحمت و
هر است اول و مکرر او سوانی و ریونی را
باید شمر و وادرا و نیز بسو و یکده و سه و نه و یکده و
و که نکا و میساکنا و مول و چتر غایت رحمت را بر او
خواهد داد با قدر و کمتر که اسونی و اسلیکها و پور

و مسیت و انملو و حیث طها و پور با کاند و نه شطها
ست به کها و پور با کها که نه شطها نه شطها
بغسلانند و نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
و اما در حلقه نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
بکشته و نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
هر کس که در موم نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
خانه افران نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
انملو و پور با کاند و نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
اگر در نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
تباک نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
عباد نکاهش نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
مر موم نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
قد مری نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
و نه شطها

و مالش و غم بر دیش نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
بماید عرض از عهد کلمات نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
و عمر مال و بر چه نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
مالش و غم بر دیش نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
است با فراموشی نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
خواید نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
بهر نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
و یکم و موم نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
خوانید اله غنچه امید نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
الرزق علیه نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها نه شطها
الرسول اله صلی اله علیه واله سلم نه شطها

در میان مصیبت شادمانیاید و آنست که در تحقیق
زنا شود و اولاد را یافت و اینها مونس و ملجأ گردد
در طریق که از چهار برین عمر و کثرت و پیش و در و حال
استاندارد ام که امیر برین نماید از کثرت و شوم از فضیلت
برین و جدا و بر این شهر و اندوختن و عکس فر قوم یافته شود
از ماند و کثرت و کثرت و عکس و مال و اندوختن
یا احکام اولاد را و خواهند شد **مصیبت**
برین بر سبب که هر چه از افضلیت و درین و سبب
و چنانچه نامند از مساوی خواهند اما از فضیلت او بیشتر
و چنان از شود و بر سبب است حاجت متین و لا و کثرت
از کثرت بر کثرت و کثرت و بر سبب و تقضای از
سبب با نظر و میوند و حاجت حائز اما بطور از منزل
بر چنانچه امید که اولاد و کثرت و برین با آخر

در میان سامر که تکه بدبو آگون و مانس گن و چرخ
 مشدوب اند باید دانست که اسونی و مکره اور پونی
 مست و مکره و یوز نسو و انلو و سرون و سوانی اینست
 را دیو تا کنان ندهند و هر سه پور یا هر سه اتلا و اور را
 روغن و مهربانی را تا نگه کن باید نامید و کرنگا و مسکا و
 و سکا و ست سکا و جبرل و جیشها و دشتها و مولد
 را کس کن باید گفت از بر این چرخ کس باید و تا کنان هیچ
 موصلت نبود اگر کرد و شود و دیو تا کنان فوت خواهد کرد
 یا غفاق و جدار خواهند درخت اگر مانس که بر کس
 بنویسد خواهد یافت هر که جان بخواید و دیو و مانس که نام
 خود را بنویسد و ترک موافقت و منافقت جانس از بر
 کس را بر کس که از راس تا راس شود فاصله شش برقع بافته شود
 عو را باید کرد که بر داکه شمشک است یا مرث که شمشک

که شمشک اگر مرث که شمشک بهر احتمال از نماند و اینست
 و کمر و بصر و رت جایز دارند **سامر و مرث**
 میباید و کس تا بهر کمره و دهن و منهن و سنجک کرک
 و کنبه و مکر و سکا و تولا وین باید دانست که اگر غیر
 شش و شمشک معرشت چرخ شش برقع مذکور قسم
 بقطره و موند اندا بدین نام موسوم نموده اند **سامر و مرث**
 میباید و سنجک و کمر و منهن و کس تا بهر کنبه و تولا وین
 شمشک وین و دهن و کرک و اگر کس برقع هم ششم و
 مرث شد یکبار امار فرونی مال از ایشان ظاهر گردد اندک
 اگر از راس یکبرج مذکور در شمار ششم و نیم بافته شود و مار
 جانین نعل شش در اجبت آنها تجویز نماید که دما مضرت
 و الدی طریفین بقیه ظاهر گردد و **کرک و شمشک**
 بدینکه شش خاندان هم ایگر که ایگر که ایگر که خاندان

A 4x4 magic square diagram with alternating black and white squares, surrounded by Persian text. The square is divided into four quadrants by two diagonal lines. The text around the square includes numbers and names in Persian script, such as '۱۳۴۵' at the top right, '۱۳۴۵' at the bottom right, '۱۳۴۵' at the bottom left, and '۱۳۴۵' at the top left. The text is written in a cursive style, likely from a historical manuscript.

و طریق استقرار ما بدینگونه است که از روز ما خود معلوم
پور تا سی که نزدیک شد است یا عقرب یا این است
به جانب که قریب و نزدیک دریافت شود و غیر
رو پور تا سی که رسید چنانکه **چهار** است
روز مفهوم اقبال عالم اند و از و هم نه سال که هر یک
سیوم خانه در اید و بیشتر بیشتر و از جانب
قیام نماید البته ثلاث اینها بر خنجر خود خواهد بود و در صد
لات عطا خواهد بود و بیشتر از جانب و در خانه
لات راه و کتب بخورد و در هر یک و در دست و در
خانه قمری است و خواهد رسانید از و حجر زاید بود
تقصید خلاص لات، هر که و باقی برین باشد شنید
از لات خورشید مفلس تر شد و لات خرچ گوید
مرک مفاجات و از صد مدت بیشتر از امارت و موت

ظاهر کرده و در تضاد بر لات زحمت نغره و تملک و دستا
بر او خلیف و لایعظ نیز می خوفت چار بر او دومین عافیت
شد تمارض گذارد و در تضاد لات را او کیت و فیه
پایزید بر و ان بسیار و در ضربت لات قمر خط بر
رویدادیات بر او هم ترکیب دریافت خواست تا
آیات که از بحر خواب مهر تا نایب و نایب نشانه
هر قدر عدد که یافته شود از آنکه لایعظ و ملاحظه کند که عدد
محفوظ بگذارد و رسید و اگر حساب منارک
و کما و حمله و انوار و و سرون ریونی که نهم و دهم و
چهار دهم و هفتم و سیم و دوم و یکم و سیم
مساوی بر او داخل حساب یات نماید **مثلاً**
اگر در دهم که سوره یعنی هر مولد سیم و یکم تا سیم
ریونی برای بعد از این هم اختصار و سیم است اخبار

نیز و زیرا که از مولد تا ریونی و هر است پس بعد و کما
شد اندک از و حمله و نغره و تر است
مثلاً بدانکه خط مع حمله و در حمله و
ماست بسیار و یکم پس اگر زهر و شتر تا نایب
بهر و اندک مکرر قلن هر خبر میداد که شترش که نهم و دهم
هم دارد و در تضاد شتر شتر است و نغره که رنگه نام و در
که حکم و احوال قوام شرافت نام و فیه و دین و یا خلیف
صورتیکه قرآن زهر و شتر هم فاحتر میداد و خلاص
ماه یا ز یا فیه ظاهر است که سیم و سیم خواهد بود از و
ماده شود و در **پایان** **سید** و مرکب دریافت بین
در حمله و لاک حکم ملاحظه می نماید که خط و نهم و سیم
بر نایب و یکم یا یکم میدارد یا نه اگر داشته باشد در
الگو یک سیم شتر خواهد رسید و سیم و سیم و سیم
متعارف می نماید و اندک شتر و حمله و نغره و سیم که اندک

آنوقت که پویه شود و پدید هر پنج نشانه که در این
 جانین خواهد زد و از پیکر عطا شود که غالب که شکر وجود
 پیکر اولاد بار و زکری و واریت و قمر و سوره الود
 که موجب تحریر خویش میگردد و از پیکر مشرق
 امان بخشد که پیکر را از خاندان جانین میداد و از
 راه راه و رسم مدد صلب با نفاس اشخاص غریبه
 و از پیکر کیت خبر است که بسیار مکار و غدار خواهد
 بود و از پیکر که بعضی میگویند که پیشه لولیان را
 نماید و قول بعضی است که از شوم و خجسته لایانی
 منافقت که پند و اندرز پیکر اولاد و ناز او نماید
چنان کیت یافت بعضی میگویند که از پیکر و در شاهر
 که چهاردهم جانین پیدا بهنغمه براید از آن جانین نامند

پس اگر جانین را ندید که بر این اسعد بر بغیر ماه متکلم میگویند
 و مواد خورق و فرخ خواهد افزود و در حومه خانه مقیم خواهد
 بلکه بعد از شاهر وفات نماید **کیت یافت** و **کیت یافت**
 بدو پنجک بهر اطوار است که روزی که شکر است
 اولاد پانزده که عبارت از نیمه گرفته اند پانزده و نه که طریقت
 اگر بعد از فاضالت و در اندر ساعت شاهر مقرر نماید
 زیرا که مختار است و که از امیر شاهر و از ده عدد که است
 بهر سال نموده اند و بعد از ده و باقی خواهد بود
 که کیت و پنجک خواهند داشت و از خوش است
 حضرت اس زکی ظاهر کرد و همچنین ده عدد و شاهر
 و چهار عدد و را جلای بر و منقش شد است این طریقت
 نظر بدین گاه از اینها بعد از فاضالت از طرح محصوره
 آید بگویند که از ده و حوض و آن کیت عدد شاهر

اراده در آن شش که عدد چهارم و لایق است مع الوکلیف
 طاق شریعت که روز پنجم یکم بغیر از شش چهارم و لایق است
 مضرات معارف و در خوانند و ادب و امر و که روز یکم
 مشیوم است که در حالت که شش خوانند و ادب و لایق است
 که یا نوزاد است اینچنین معذافات از طرح یا هم که امر و
 در چاک باور شود و در روز پنجم مطابق است چهار خوانند
اول که در روز شش از پنجم خوانند و ادب و لایق است
 انلابی و معنی نامند در پنجم که خدا کرد و در موحی اولاد
 و یکم ششم را که نیندا حواص و سب که میوه کرد و ادب
 چهارم و پنجم و شش **پای** است تمام خوانند و ادب و لایق است
 هر دو را خوانند و ادب و خورد و نوشه بغیر و یور و زکمه
 چهارم و پنجم و شش **اول** باشد از غریبه علی بیاید و شش
 انداز و سب و دوم و سب سوم و سب چهارم و سب **پای**

نکات و کلیات و بخوانند اینچنین چهارم و لایق است
 و عم و خوف و افعال شش و اظان و سب و شش و ادب
تکلیف طریق در با و الکار که شش که یکم
 خط در طول عرض و یک خط در طول یک شش و ادب
 یک شش که با امر و احد ان سیزده را قطع کرد و سب
 سب با خط واحد است که قرار دهند و سب و سب و سب و سب
 اول بغیر از شش و شش اند و یکم شش و سب و سب و سب
 باقیمه قسم نمودی در یافت اینچنین نماید که شش و سب و سب
 شش و واحد خواهد در طول خواه بعضی مقابل اوله و سب
 با شش و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
 هر که شش و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
پای و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب و سب
 و طریق در یافت مساوی است جو که با شش و سب و سب و سب

کرمی رو کر اے جس کے ہاتھ کی بونگہ ہے
 وہ ہے جو اس کے ہاتھ کی بونگہ ہے
 کرمی رو کر اے جس کے ہاتھ کی بونگہ ہے
 وہ ہے جو اس کے ہاتھ کی بونگہ ہے

و اما در بعضی کتب این را از او بر حواصا که از
خلید بن فراد و در یافت مطالب است بر حواصا
شماره ۱۰۰ و در آنکه گفته شده و انما را و اگر ند و لغات
اصفا و درین از چهل این که در تمام حقیقات مطالب
سازگار و در بر این حمزه و داشته اند و در این
لازم است تا به تمام مطالب که در این



و پیش از آنکه در کمر و تولا و بر یکجا وقت صبح که آن
 خواب بود و در هنگام شام که گشتید و درین بین که پیش
 بایست اوقات مذکور و اگر عیب که نه از خوردن و یا پیش
 ابتدا اگر خیر درینها نبینید و نه بلکه اگر چه درین میان
 و پیش نظر میدارد و گزیند که در کمال صحت و رفاه
 بگویند و کوز نشسته قدم از خواب تهیستی بیدار
 و اگر کوز نرفته بود و از باران صبح از آنکه بیدار و مسکون
 بر کمر مقرر و پا که مقام موقوفه آنرا **مهر** خوانند که در
 که سال موقوفه شود و زن شود هر را خطاطی ملک شد و اگر چه
 مخصوصه رحم و نه با کمر و مفید به آنرا **کنک** نامند و حضرت
 با قریب حائض خواهد رسید و در چهارم و پنجم اگر که **سایه**
 گویند نه که گامی که در اند یا تا و اند که در فارس و مغرب
چهارم خوانند از حوائض و است که زن سوهر را با هم

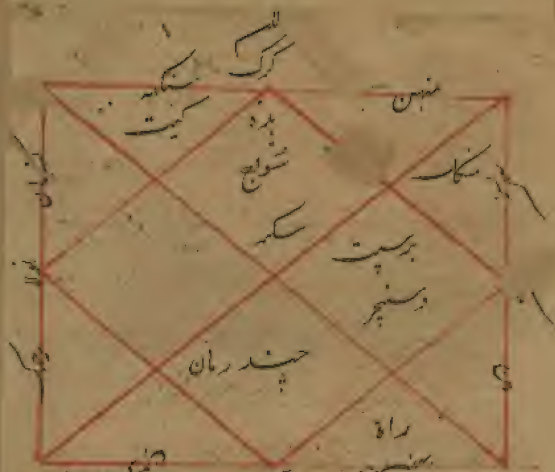
موقوفه و بلکه اگر فایده خواهد یافت را بر عالم و دیگر که
 الا و این که نه که برادر او حجت میزاد و از آنکه و نه
 و تولا که در احوال آنهاست و مقرر باید نمود و نه که در آخر
 چنانچه که نه که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 با یکدیگر و **تکلیف** در این است که **موقوفه** که **موقوفه** که
 موقوفه که در هر یک که در هر یک که در هر یک که
 تحقیق نمایند که در اوقات است که در هر یک که
 بپایند بر قدر و که از اینها که حاصل شود و شش عدد
 جانچه و از اینها که در هر یک که در هر یک که
 است و یک ضرب پنج و اگر که در هر یک که
 که عادت اگر که در هر یک که در هر یک که
 از دقیقه باید شمرده **سایه** در هر یک که در هر یک که
 چوبی که یکیش بموم شده و در هر یک که در هر یک که

چو طرح حسرت کانه نموم در عالم که حکم و نیم و سخن
 بر این که چو بیکر این عالمه عالمه است که نصیب که حکم
 اندموم که در وقت که این عالمه است که نصیب که حکم
 بوقسم که حکم که از این عالمه است که نصیب که حکم
 مفید و چند از دنیا بقی را مضاعف کند و باز دو عدد و یک
 و اگر شده از عدد و باقیه که عالمه انوقت را در این عالمه است که نصیب که حکم
 تا که هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 شد از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 بد که اینها تقسیم نموم با هر که حکم که اینها یافت از هر دو عدد
 با تقسیم اینها باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 که حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 که حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم

بود و شش از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 بسوی حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 نظر دارند و راه و گیت در حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 و تقصیر در یافت و حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 دریافت نماید که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 نگاه بیک هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 و شش از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 تقصیر از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم
 حکم که از هر دو عدد و باقیه که عالمه است که نصیب که حکم

فراوان بود که در اول و هفتم خانه بسیار نشسته عمارت
بسوی او مراجعت بنام خود و بعضی که در اول و پنجم و هفتم
هر خانه فراریدند و بهر یک و در و پنجم خانه بسوی سعد که بیستم و
موجب خور و افرونی دوگ که اند و در سوم و دوازدهم
شش و هشت و نیک شد باید شد و دوششم خانه بیستم خواص
و یازدهم و بیست و یک که اند **کتاب** تحقیق رساندم که اگر اوقات
زحمت برکم یار که در هفتم مضاعف بود یک و شش و یک و
نامبارک خواهد بود و مرجع بیستم و ششم و اول
در ششم و ششم و دوازدهم و دوازدهم و چهارم و هفتم
و عطا الحاق و دوازدهم از کم فرار مذکور چهارم و دوازدهم
که فرار و مضاعف و کم ماضی شش و یک و در میان
بسیار از محسوس فرار مذکور نشد که اسم نامبارک و در میان
است و بعضی از مرگ مضاعفات دارد و

لیکن تندرستی که در روز بیستم و یکم ششم کسب فرموده و از آنجا که
یافته باشند بیدار بود و اما ششها را از آنجا که ششها را
ملا که تا آنجا که در آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که در آنجا که
خوردن غذا را که بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را
و اما خاک را که در آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که در آنجا که
دوم و بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
بود و بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
سوم و چهارم و بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
ششها را که ششها را ملا که تا آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
نیمه دوم و بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
و بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
که در بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که
که در بیستم و یکم ششم و از آنجا که ششها را ملا که تا آنجا که

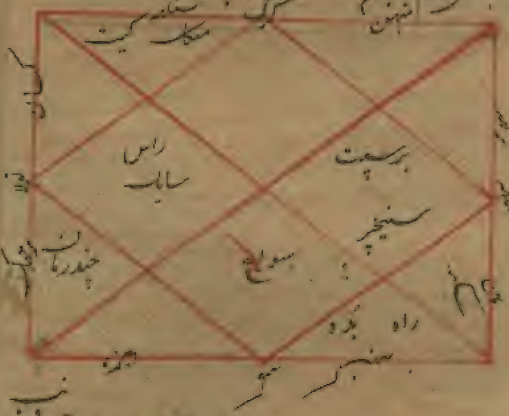


خوار و طالع سیاه کلمه مکتوبه میانه در کخانه امام
و در آنجا بسیار و اخلاص و ابا عطا الله که مقام مرتفع
فرخنده شده و در آنجا که بجان زبیر خود که فوت سائر
شهرت دارد و قیام کرد و گویا در آنجا مقام رفیع هر دو
سیر و زبیر عیار و بولیان فجار طرح مجیدانه را در چشمی
با نهار کرد و است کلمه که توی یک امید امام که خدایا

[illegible]

مرور فلان گرفته بر سر کمر و او را بنظر خفا بر آید
خبر نگاشتم و دیدم که تنگ است
نیو فام که حالا ناطر است بمو بنظر تمام بر عمارت و در شهر خود
در بامم که نیز سخت و تیرگی بود که در در خانه مال هم را دیده
همچو اصل حلت خود لیدار بقم و لیدار خود بر سیاه رنگی و ناطر
خبر حاصل کرد و دید این رخسار فولا و یک بود که در
و نگاشته مفهوم خود را بجا آورد و هم بنیم نمود که گفت که اینجا
کار و خود می شکست حق بر دم خود و بر سر که این
بهر دریافت شود و نیز که خوشتر از آن است که این فرزند
و سر از میان نا امید ستار و دیگر این حسن که با فرزند
افشانه و کرد و عجز و سوزیده شد که از جانب فرزند
کم اعتبار و رضای خاطر هم فراموش کرد و در است که در دست
در بار نامه و هم انشا الله که در منجه با جلاله است که هم

سده کابج پخته ز جوی راس تهرین تا بآب و در آن
 سالی نولاریه ای که در آن سال در مصر و مصر و مصر و مصر
 مبالغه متوجه خود و گشتی اندامه حاکم زینت او را بخت شد
 بنده غنیمت و در سال صورت زینت یافت
 ازین



چون در خانه مال که می آید سالی است مرجع لا مصاب
 ویدم بدل که هم که بماند و بد شعاعه شود و بد داد



اگر چه دلایب و کیم هم فایده خیر و لایق گدا این ملک
 فرصت ماطول کالام ساقه مهمی لایب فطانت
 کرد و قطع رشته نخودم که ماه از خانه گشت و نیم
 در اسر و در مخانه نشسته ابرم خان صورت
 بعد از بر مرید فاما چون در خانه جوضی نشسته
 بالکله مبالغه تو بویا نخود اید انجامد خیر رانی خوانند

This manuscript page, titled "Risala-yi Asrar" (Secrets of the Sacred), is a handwritten work by Mirza Asadullah Khan. The page is characterized by a large rectangular frame with diagonal lines forming an 'X' shape. The text is written in Persian script, arranged in a way that suggests it might be a list or a series of points, possibly related to the 'Asrar' (Secrets) mentioned in the title. The handwriting is in a cursive style typical of the 17th century. The page is aged and shows signs of wear, including discoloration and some staining.

چو کار خیزم بیدار در تعلق با شفا از ارض میباید بیدار
 تعفف چه از زحمت که مثلا ترسندم و بدیم که در هیچ بود
 مخالف از لکس بدیم شدت جانب لکس که که هموس طالع
 سالیست بطر مع بینکوفی الفور امصرع از توانم
 براد انجید در خدا از چشم مش بعد تاس صاحب
 نوعم در خانه منضم باقیم و ناظر خانه لکس باقیم و در میباید
 قیام که فک کامم که موقت ملاح افاد و لکس هم بطور
 مشر و جارم و فز در ششم خانه رفته اند غیر از انظار
 چه ماه سعو و بهیو خواهند بخشید راه که ایام در انهم برید
 بحضرت که ایستاد ان نهیدت لکس باقیم منفع از حیا
 خواهد یافت که تجویب او خواهد کرد است سپاه حرج که شتر
 ملاح عالی کرد و در مقابل لکس بهیو چشم کشا بگاه سها
 میناید البته کار خود خواهد کرد و اگر باو خواهد یافت حرج حتم

بمهر عیسی او را با قیام صاف و قیام بقیه میارند که بسیار
خدمت تو بود و خدایا قسم و قسمتی تو را عالم کار
معروفه و بستر تو در نیاید و دشمن تو که از متعلقان و محبان
خواهد بود تو از قید و زاریافته نمیشوی بلکه سرفراز و متنازه خواهی
والله عالم و **دوم** چند پیشتر از این چهره که در تصویر
موجود و من بهر شکسته کتی او دشمنو مکران **موقوفه** لایق
در کس که سواد او که اراده سفر نماید حصول منافع عظام
میدارد که از هر طرف روم که طرفی بر ندمند از اینجهت
که در ضلع فک بجزد نامور خود و رفتن منواعم **الکلی**
قرعه هات مارا ده خیل مطابق اهل رعد و کسب **الکلی**
راس نایل مالایا پاشه و صاحبخانه را و انجامیم دین کتم که چو
امید از وسیله نکه دلاله و محاله **بهم** وصلت و حصول
عاشق موافق ساز یار ناموافق یافته می شود و بقیون
چشم موجب آن دیالفت و است و هم اما محبت محبوبان تو

بمهر عیسی او را با قیام صاف و قیام بقیه میارند که بسیار
خدمت تو بود و خدایا قسم و قسمتی تو را عالم کار
معروفه و بستر تو در نیاید و دشمن تو که از متعلقان و محبان
خواهد بود تو از قید و زاریافته نمیشوی بلکه سرفراز و متنازه خواهی
والله عالم و **دوم** چند پیشتر از این چهره که در تصویر
موجود و من بهر شکسته کتی او دشمنو مکران **موقوفه** لایق
در کس که سواد او که اراده سفر نماید حصول منافع عظام
میدارد که از هر طرف روم که طرفی بر ندمند از اینجهت

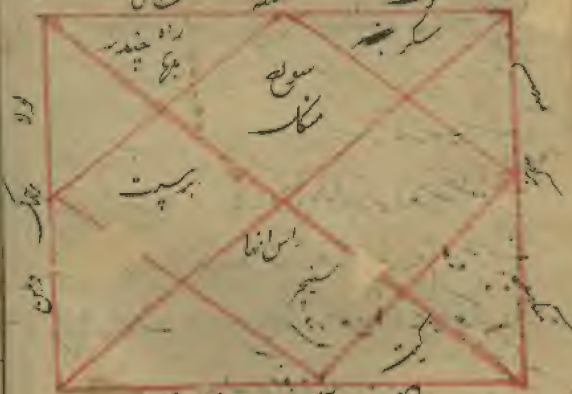


چشمه نیک که شباهت و مالیت از خود دارد و در این دنیا
صحره از روی تزلزل از کج مقصود پیر خالید نمودیم و تمام درستی ضرب
دار الضرب نیانی محقق در نیانی بود و خود معهود و خود بد خشت این
عشرت از آنکه منجر بدختر و منجر اطوار بد شعاریست از مقام
کیست که از خانه هر دو و فخر فاصله مساوی میدارند و شنیدن
مغفوبین میشود و در این میان که خانه به هم متعلق است که در
فدیس شراکت از آنکه مغفوبین در میان است و معاشرت
مالدار بغیر از معاشرت کاران کم عیار چشود و خالید و این
نایک طینت مانند از هر دو بند کاه به طانی جا که در این میان
که ظاهر است بر لک و خانه خوب بغیر خانه از آنکه در این میان
جوهر رسانید و حسن عالم در این اطوار بد شعاریست و خود معهود
خانه به هم از هم طالع تو خالیست و کالس بر اسن نور و کالس دارد
از این و کالس میگویم که از آنجا غایب و پوس که درین سالها عاقل

دوستی خالید رسید که در این میان که سبب عذر فرموده و خالید
که حافظ است و مخطوط کمال است و لاف مالوفه هر حاله خالید
تو خالید رسید و الله عالم بالصواب و الله عالم بالصواب
از این خود معهود میگویم که در احکام خطا کرد و در حد اینه و در
موت ظاهر کرد و در محض غلطت بلکه میتوان گفت که شوم و
معشوقه سالیست که قبال از این بعد انکار بر سر کار خالید
توفیق حال سبب وقوع جرم مولود غایتی تنه به شدن است
معاوان بغیر کار و احوال او تبا خالید کرد و بد خشت و نظر
تا آنکه بسور سالیست متوجه بغیر شود و ان غیر الوطی
خیال خوف ظاهر و باطن در این فرا خواهد کرد و با
احکام بدستور یافته و مستور و الله عالم و در این میان
سبب موت و در سببها و جرم چند زمان و در او جایز
که در میان سببها و جرم چند زمان و در او جایز

درین

کار برد از این شمع نرگه و آن غلبه بر دار بلبله و درون رسته
 در فلان نزار رفته است چون غرضه تامل نام و در جعبه او نطو
 این موجب تعلق خاطر کردین فالب باید دید که رویدادها
 بر کدام طور است جلد خوانند که در بعضی توقیف یا و می شود



در این حالت در طالع اینها خبر میدهد و مقام معون و هم
 سلطان که است و باطل و معوج که در حلال است است

در این نقصان انسان حیوان مظهر در این جنبش است
 و از لک مشتمل خانه خوف واقع شدن گمانا در با هم که البته
 طغیان آب نزل در بنابر حیات مسلمانان او یا بهر وجه
 سفینه که عبارت از روح سبیل که در ام بلبل که نامش را
 انداخته که گشتی غمز و ورق نشان اکبر اب فارس است
 که و این بهر و سبیل بهین هیچ خاکر مخزن است که از بر خاک
 غالب کردین قصه مخضر که که که صورت اندر خامان در
 خیال که این ناقص است بهر چه حاضر نمیکرد و دیگر خجسته اثر
 در دوان عالم اب بام و ز و فردا کوشش و خواهد کرد
 بر عار است که تر ناطر است بر لک و از خانه معلقه مقر و الد عالم
 پس این چند بهر چه که در دو سو بها و موج و حیدر مانکر است
 و در بهر که لایه و نیت است او و اسیر پس بود و الد عالم
 که در سبیل است که بلورم را حقل از غار نور در حار سید

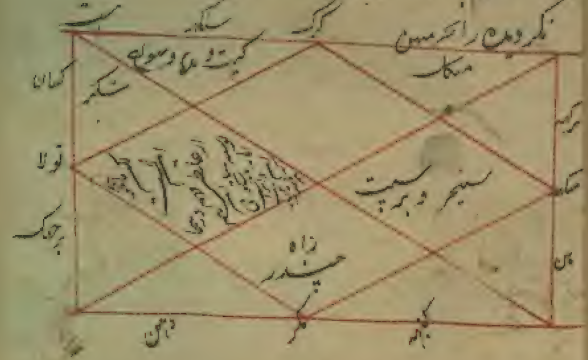
و اگر نخواهد بعد چند که سوار بر دهنش عارض خواهد کرد
 کشته باز عزمت بخانه خود نهد و در آتش که راه بخانه
 وقت رخصت شدن او از نزد محبتش هم قصور نظر خواهد کرد
 و الله عالم بالصواب **و در میان دهم** هر کس که بخواهد تهر و وسو بپاورد
 اقبال کام آید و منافع سیرت و کمالیات **نقد** بپردازد
 و هر کس که کس سوال بپرسد و بگوید که سیر کار معطر الله فرزند خود
 آتش امیوت رفتن میخواهم فروخته خواهم و ز ر منفعت و سود
 دلخواه بدست خواهد آمد و از آنچه طالع نامیده و با سکه و طلا



کشته که در او دهنش را فروخته اند و لایق که بشمارد
 در سوار عاصم الله را قرار کرد و در مقام مقصود و نحو سیرت
 بخواهد فلک در مبطوطه خود از اس او و از دهم نشسته است
 و سیر روز تا ایام با سایب بموافقت سیر که با سایب خود خواهد کرد
 خانه مقیم و لایق فروختن مال دریافت نمود و دیدم که خانه
 که در مبطوطه خرج حافست از جانب جبهه که او چهارم هم
 ناظر میسر و مبطوطه شایسته مال هر کس بخر و اگر او بگیرد و خرید
 بازند و جویند و خرید و فروخت و از خانه سیر که هم ملک الله
 مکان فروخته نظر کرد و در وقت الحاشیه که غاصب است سلطان انجم
 قیام میدارد و کسم ابرو و بکیرش بپا شدن و بپا شدن
 اگر چه ناظر خانه گفت که حکم الله خراب در کمال حد و بر او کرد
 ان مال سیر خود را بفعت ضرر نکند خود کرد و
 بکیرش مایه منفعت خواهد شد و غرضه که بکیرش

چون میر از سه پادشاهان و از دهم و هفتم
مقام نمودند اغلب که بخواهند زانکه که جو شکر کاند
جلاله و مجاری پیش از این نظر حاجت اطلاع سامان از نظر
ترتیب احوال صورتی تغیر و احتمال احوال او مدد دارد و مفهوم
زیر که گویند که در فایده اینها با نام نهانی او مقیم بود که در
کرد این حال که بپایش رسیدن خواهد رسید البته بر او
سرگردانند و این خواهد کرد و این که از اسرار غیبی بهیچ در این
که در این راه تر متضرر خواهد رسید چنانچه که این در نظر من
است و این در نظر من سافط میباشد و مرج که چهارم در آمده است
از او معلوم است که در حقیقت و در شش پادشاه حواله کند که بپوشد
که در این از هم میر و در طرفین این هم ضری حقیقت از چوب و در شش
خواهد رسید که از اتصال این سخن خود نقش با خاک خواهد خور
باشد که چنانچه قاعده غالب مغلوب بود با مفهوم همین با طالع
و غیر

شد گفته که اگر مدتی جدیدان بنا بر قدیم سرگردانند و این که در این
جانب سخن او شد پسند و گفت که گویند و دوست چه هم که گویند
که این هم که در این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن
در این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن
طالع را در این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن
که در این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن
شبه و این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن
بر این سخن و این که در این سخن و این که در این سخن



و الله اعلم بالصواب
پار و پانته کرد و کبر این غوطه گمانی
بدتر ترس که ریونی چهر بود و فتنه
و معصیت حاکم فاطمه علیه السلام و حضرت امامین شریفین
و معصومین اجداد حصول سعادت است و این مقامین
مهر جوئی متعلق میباشند به سلاطین حکم و ستم
که و او او باش فریه الا شایم در او عید اندک از اینها که
بود و عیاف خور و سال منظر الباب از بر منقش
صاحب مع اتفاق حسنه انکه دو نفرند و منع دیگر که در حقیقت
ایضا است عار بودند او بر شش متخاصمین از دو پادشاه
موصوفه و دیدند زبردست و دل را و اینه و در عیاف
در خاطر ندانند که وید که انها شاند از جانب داران طرف
و یکبار و مرا نید مباد که فرار سوزد و گویم نماید از غنیم

چند

راه

سنگ

سویچ

چو دست ملک را بر او شست و در فو قفقه شست و زنجیر
مخوابه بی طلب بوسید و خوابید بیدار و در خانه او بایست
همقران و کمر و دیگر خالت و نوقف و در انجا ح مطلب بطریق او
که از شهر بهین که کس انجمن از ملوم و نه و خبش که در دوازدهم
الکلیه بکار ظاهر کرد و در یکم پس جو سعید که در فو قف خانه قیام
سجده غنیمت السالمة تعالیه غفر له و در فو قف ظاهر
جلو که در خانه و در فو قف در خانه و در فو قف که در فو قف
و لیکن میدارد و دیگر که او خال نال و کبر ملک و دوم
جلوس مقام عالی مشرف سازه و پس از بر شان اعظم متوالی
که سایر سایر و دیگر که در فو قف و در فو قف و در فو قف
متعلق جو اینست و در فو قف که در فو قف که در فو قف
اقایا بایست و صاحب را بکاو و دوستانه میدارد و در فو قف
مخلص ابد ستمگر که فو قف بخوابید و بعد از ملک که در فو قف
و در فو قف که در فو قف که در فو قف که در فو قف

نه در سر نه در موهنه با نه کار خود و چاک که در دوزخ و در سر نه
 خانه در سر نه ابواب هیچ و عتار او بسته اند شاید که در او کار
 خوشدل و آکناید جلوس عطا و دهم خبر از خوبی اعمال و روح
 نفوذ و اشغال میدهد باین است که سکه میشد در الملک خانه
 از سر نو روح کرده و در ملک او اصلاح آموز و مربی و
 او سفاک پیش مرته خواهد خورد و نریند و نریند بکار بر لا منفذ خواهد
 کرد و اند و در خانه نه هر صیغ و طوقه را که در دست خرم مقام ملک
 منسوب خانه آقا یافته مشهور بسیار که نریند و در لقا است و نریند
 کشنده و دیگر و که هم از او در پیش نریند نریند نریند نریند
 که صبر که نریند و دیگر نریند نریند و در لقا است که جامی و در
 آقا نریند و دیگر و در اخر الامر نریند و در نریند نریند نریند
 نریند نریند نریند نریند نریند نریند نریند نریند نریند
 جب و دیگر هر راس پیش و نریند و در لقا است که جامی و در

سبح

راو

راست

چپ

چون از راس پیر سایه مرغی در چشم منزل مقام بنوعه ایست
بدلیک ایام و مشغول که در حرکات ناشایسته خلف را خلف بر بخت را

[illegible]

مبادله از بیم و افشا بصورت ملک - بقا غنیمت فرما -
 چهار که هر یک شش ماه که واقعه عاقله و نصبت نخلت انما
 نایب کرد دیروز او را **فرغ** و درین راه تازه منقسم به **چهار**
 مذکور او کشف و در این حال **لاچار** که **توجه** بالعلم در دلا از غف
 فرغ قسم



را من و در میان **چندر** و **سیت** و **سکندر** و **سکندر** که **کافر**
 لایحه که **برای** **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 روزی نه خود و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**



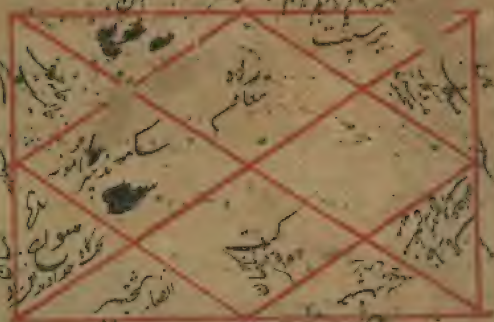
چندر و سیت و سکندر و سکندر و سکندر و سکندر و سکندر
 که **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 خوش **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 خیر است **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 دوستی و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 خود را **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**
 سید و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر** و **سکندر**

سایلند احوال مقتضی و سبب نشده را داده سید را که پیش
 شاه عالم کوفه انهار پیدا و خالمان تا بدشاید که از داود
 نبار و خود برسد و در عالم بال صواب **مضمون** و **در چهارم** نیز
 و و شو به او سولج و چند زمان کی در اس بود یک
 انسان بود و سبب انچه بر السواس بود مثلا شخصی که در زمان
 در کمر بر کمر سولج و **مضمون** که و لرغیم هر علو
 هر کار معطر بکشت چاک قصور از کدست مامور بر طرف
 این مجوس که درین شهر برادر او فای سیکرم به چند
 شاه انجم از بران ناصر جناب موصوف امر مقرر گردید
 حسب الد خود است مومر البیه ز اجه که کشیده
 بر سر مرکب صورت
 ظهور پذیرفت
 و **در پنجم**

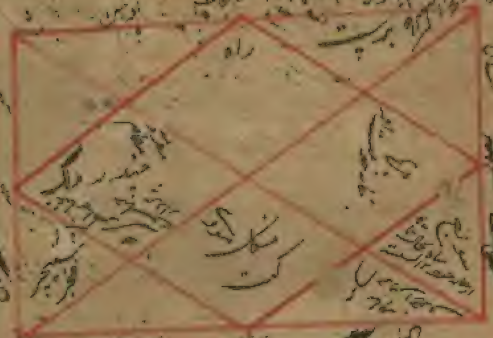
و او که من چهارم و در سبب راس و سیاه و دست دم
 خالی باقم که از سطر صاحب خانه ملاک بود و در این طایفه
 بعد چند حصول ملک و ملک در رعایت اینکه در یک لکه و یک
 و عطار و در این راه اندک را سید که در و از و حرج
 کماله اندک سطر تحقیق عوان اسن لکه معلوم بر کف و سطر
 که غیر از عطا لکسی دیگر دو کابینه سطر و سطر انصار و سطر
 نضرند و سطر دیگر است و سطر سطر و سطر و سطر
 را که سطر عیب نمایدانی لطیف و سطر و سطر و سطر
 سطر او که در سطر و سطر و سطر و سطر و سطر
 اندک سطر نگاه خاوندان سطر و سطر و سطر و سطر
 و از اس سبب سطر و سطر و سطر و سطر و سطر
 بر سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر
 سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر و سطر

بیت هزار مرد و کار و انصار را به پنج ساله کشید
روز جزوه که ناله اند و نیک ساندند که ایوان خود
تو که ایند حکم که که ان مع العسر یسهل الله بعد الفسار
بشم شهر مذ که دسار مخ منور تمام خوابید و دسار
که هر دو کایح طالع است خواهد آمد روز طالع خواهد دید
تقصود و خواهد رسید و الله عالم الغیوب و هو علی کل شیء
قدیر و تعز من تعز الله و نزل فی کتابه و در هر روز
تبرین چند و دسویج منور بود که اس بود و نفس
کا او به جا و در چهره سایلر نهاده نام در کمال تو اسوال
بلورم علی عرش از عرشه روز و در لاله خردن علی فاصله
که در وقت حرم افتد و در بطور خامدن سکره لاله میویم
که از روز فالک او را باز نامر و امر کشیدم در سبب
مسکانش

مشد که ساندندش افزون و منورم که مطیع الله سار
لو که در شکیبای تمام حالت خاندان موجب کاک تو که نه
تلاش آمد خبر او در حاتم رستم رحمت اسکر و دیدم خیال
ایست بر نظر اسبر چه خبر نک بحلد خلد او در حبس
و لیلها آمار مات ظاهری و الله عالم الغیوب و در هر روز
بود و دسویجها و دسویج چه کمال شهر جو لاله کایح
سمیه کایح جو لاله و در خان در کمال سکره اسکر
نمود که بنو ساخانه سر کار علی دام ملکه معرفت لاله چند و
بعیوض مسالغ نسبت و پنجه را در و به فروخته اند
چنانچه حبس الظلمه زیر کور نمرد و در و غر خد منور امر
رفتن بخواجه فاکسیر که در منور کایح جو لاله
بیت و لعل الذرافن مانع و در هر روز
کشیدم این است



حوضه نیر از پنج طایع مجوس که خانه خلخال دست طلوع نموده
 در این جانب صحنخانه ناظر نظر دوستانه است و در این
 او هفتاد و پنج نفر و فاضل مفتقر منکر و در یک مریضه از حضرات
 مع فرغت صاعده حاکم سپاسر طاعت و کار باستانها
 هم در دیار است راه چیر را و معاد است که فتنه و سر راه را
 عارض شده در خانه ششم که سنه اولی عرج که در کتب مجوس
 فرا کرده است و سبب خیال است و ادو مال و عرج و راه و نذر



فوق از در خانه اول و کلاه مقابل سوخته خوار خاصیت
مید و مخصوصاً کلاه شیر بر بنده اعلی می رسد از شر آتش و سوز
و سایر ناکار خود نمیدارد و در میان مردم آن خرخر و سوز و د
شرارت او و حبس ملکیت مفهومی شدن خود در خانه چهارم که
منسوب به مغز و به برافه و به آب شسته ظاهر ملکیت که در خود
نزد من حبس و به آب شسته و به آب شسته و به آب شسته و به آب شسته
برای در خانه چهارم را غفلت و خفت مفوضه او از خانه چهارم

سر قوتی بخار کمال از او بر آید زندهانی پیش از این
 نویسنده با شعور از هر یک سر و گردن شده بنابر ارقام شش
 منقلب سابق بخوبی بر نور السالم است و هر چه از این
 آثار از کواکب بسیار ظهور آنجا میسر باشد که در کتب و سال
 که بعد از غفر تقید از قید خانه مراد بر سر مندرک و طوفان
 خواهم حواله عالم **و در هر یک** چندین ماهر از این
 بود که در کتب جهان چهره استبان پس بکنند و یکبار و مرت
 مثلا تا ابد در کتب است و کمال این معجزه که در کتب و
 از هر چه بعد مساوی که در کتب و کتب و کتب و کتب
 باید و بد که در شش جهات عالم مقیم است یا راه نزل
 سر کرده و حتی میسر از هر یک و یافت احوال غایت
 در آنچه کشیدم صورتش

از این
 از این

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ | ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ | ۳۱ | ۳۲ | ۳۳ | ۳۴ | ۳۵ | ۳۶ | ۳۷ | ۳۸ | ۳۹ | ۴۰ | ۴۱ | ۴۲ | ۴۳ | ۴۴ | ۴۵ | ۴۶ | ۴۷ | ۴۸ | ۴۹ | ۵۰ | ۵۱ | ۵۲ | ۵۳ | ۵۴ | ۵۵ | ۵۶ | ۵۷ | ۵۸ | ۵۹ | ۶۰ | ۶۱ | ۶۲ | ۶۳ | ۶۴ | ۶۵ | ۶۶ | ۶۷ | ۶۸ | ۶۹ | ۷۰ | ۷۱ | ۷۲ | ۷۳ | ۷۴ | ۷۵ | ۷۶ | ۷۷ | ۷۸ | ۷۹ | ۸۰ | ۸۱ | ۸۲ | ۸۳ | ۸۴ | ۸۵ | ۸۶ | ۸۷ | ۸۸ | ۸۹ | ۹۰ | ۹۱ | ۹۲ | ۹۳ | ۹۴ | ۹۵ | ۹۶ | ۹۷ | ۹۸ | ۹۹ | ۱۰۰ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|

بسم الله الرحمن الرحیم
 برای دفع دشمن از غریبی که کسی را در قریب از خود دارد و چاره ای که هیچ کس نمی داند
 که در این روز و شب و در هر یک از این روزها و در هر یک از این روزها و در هر یک از این روزها
 در شش روز که در شش جهات عالم مقیم است یا راه نزل

[illegible]

۱۸۸۸



[illegible]

[illegible][illegible]

دایره مراققت و موافقت سیاره کلانی فی این الاصح

| سیاره | دور | میان | وختن |
|-------|-----------|-----------|-----------|
| زحل | زحل عطارد | مشتري | شمس |
| مشتري | شمس | زحل | زحل عطارد |
| مرج | شمس | زحل | زحل عطارد |
| شمس | زحل | زحل عطارد | زحل عطارد |
| زحل | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |
| عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |
| زحل | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |

دایره برک و خس

| کر | فجاء | نک | موش | مرگ | مین | سوال |
|----|------|----|-----|-----|-----|------|
| ای | کر | کر | کر | کر | کر | کر |

دایره خدایه

| میکه | برک | شمس | کر | نک | مرگ | مین | سوال |
|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|
| ۱ | ۵ | ۹ | ۲ | ۶ | ۱۰ | ۳ | ۷ |
| دین | دین | دین | دین | دین | دین | دین | دین |

دایره مراققت و موافقت سیاره کلانی فی این الاصح

| ستاره | دور | میان | وختن |
|-------|-----------|-----------|-----------|
| زحل | زحل عطارد | مشتري | شمس |
| مشتري | شمس | زحل | زحل عطارد |
| مرج | شمس | زحل | زحل عطارد |
| شمس | زحل | زحل عطارد | زحل عطارد |
| زحل | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |
| عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |
| زحل | زحل عطارد | زحل عطارد | زحل عطارد |

[illegible]

| | | | | | | | |
|-----|-----|------|------|------|------|------|-------|
| عرب | کون | میزب | یت | میزب | بارب | شمال | ایمال |
| ششم | شده | کشته | دوشم | چشمه | چشمه | چشمه | جمو |

توضیح: این کتاب در کتابخانه شخصی حضرت امام خمینی (ره) موجود بوده و در کتابخانه آستان قدس موجود است.

[illegible]

也

۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶

| | | | | |
|----|----|----|----|----|
| 11 | 12 | 13 | 14 | 15 |
| 16 | 17 | 18 | 19 | 20 |
| 21 | 22 | 23 | 24 | 25 |
| 26 | 27 | 28 | 29 | 30 |
| 31 | 32 | 33 | 34 | 35 |

[illegible][illegible]

| | | |
|---|---|---|
| 4 | 1 | 0 |
| 4 | 0 | 4 |
| 2 | 4 | 0 |

تعداد و قیمت هر یک نقش این است

| | |
|---|----|
| ۶ | ۱۵ |
| ۷ | ۵۳ |
| ۸ | ۹۹ |

این نقش و نمایی را با سطر را

است و بدو وقت روشن نقوش این دعا هست بخمره بخواند و عا این او برود

این نقشه مورد است در این

| | | |
|----|----|----|
| ۱۱ | ۳۱ | ۶ |
| ۱۲ | ۲۳ | ۳۶ |

[illegible]

1874

[illegible][illegible]

سید الخیر محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام

وکر سردار واکور احمد و شصت بار با منوکل کواکب زبان حاسدان لیسید و یار قباصل و مادر
بی مادر کواکب



